

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال پنجم، شماره ۴، پیاپی ۱۹، زمستان ۱۴۰۰
صفحات: ۶۲-۲۳
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵
نوع مقاله: پژوهشی

ایران و محیط امنیتی تغییر یافته (الزامات و راهبردها)

سعید حسن خانی *

چکیده

روندهای جهان کنونی به گونه ای است که الگوهای کنش های متقابل، همواره در حال باز تولید هستند. این امر ایجاد چارچوبی از محدودیت ها و فرصت ها را امکانپذیر می سازد که کشورها و دولت ها باید خود را با آن سازگار کنند. ارزیابی علمی، تحلیل و تبیین چالش ها، فرصت ها، آسیب ها و تهدیدها، مبتنی بر «نگرشی واقع بینانه» ضرورتی انکارناپذیر است که هر کشور الگوی رفتاری خود را مبتنی بر آن تدوین و پیگیری کند. شناخت واقعی از قابلیت ها و امکانات واحد ملی از یکسو و از طرف دیگر، ترسیم اهداف و منافع معطوف به تأمین امنیت ملی، بر اساس واقعیت ها و هست ها و نه آنچه که باید باشد، اصلی است که چراغ راهنمای هر بازیگر بین المللی محسوب می شود.

کلید واژه ها

امنیت، محیط امنیتی خاورمیانه، نگاه به شرق آمریکا، درونی سازی قدرت.

* دانش آموخته دکتری جغرافیای سیاسی، گروه جغرافیا، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
Saeid.h1355@Gmail.Com

مقدمه

نظر به اهمیت امنیت در ساختار نظام بین الملل، منطقه خاورمیانه را باید یکی از مناطقی دانست که رویکردهای امنیتی در آن از اهمیت قابل ملاحظه ای برخوردار است. بسیاری از تهدیدات امنیتی ریشه در منطقه دارد. کشورهای منطقه به این تهدیدات دامن می زنند و از سوی دیگر به دلیل ویژگی های ژئوپلیتیک و منابع سرشار نفت در خاورمیانه، قدرتهای منطقه ای نقش چشمگیر و موثری در بروز تهدیدات امنیتی دارند.

ایران در سالهای اخیر در محیط امنیتی خاورمیانه با معضلات امنیتی متراکمی مواجه بوده است که سعی در رفع آنها دارد. با توجه به تلاش کشورهای منطقه مبنی بر تعمیق حضور قدرت های فرامنطقه ای و عدم واگذاری نقش فعال به ایران، این کشور راهبرد امنیت منطقه ای خاص خود را برای مدیریت بحران های خاورمیانه در پیش گرفته است. راهبرد امنیت منطقه ای ایران به دلیل موازنه قوای حاکم بر خاورمیانه و کنار گذاشته شدن از مدیریت امنیت منطقه ای، در قالب درونی سازی قدرت شکل گرفته است. مهمترین ویژگی های این راهبرد، حضور فعال در تحرکات سیاسی حلقه های امنیتی فوری و غیر فوری، دفاع فعال تهاجمی و تقویت توان بازدارنده دفاعی است. مهمترین اهداف این راهبرد؛ مقابله با تروریسم تکفیری، ایجاد توازن در برابر ائتلاف های ضد ایرانی و مقابله با راهبرد نیابتی سیاست خارجی آمریکا در منطقه است. از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون، محور و کانون اصلی سیاست های منطقه ای ایران در خاورمیانه و غرب ایران بوده است. در تمام این مدت به صورت موردی و مقطعی به دیگر مناطق پیرامونی ایران توجه و نگاه می شد.

دلیل اصلی تمرکز بر محیط پیرامونی ایران در غرب کشور این بود که یا بر مبنای شواهد عینی و یا بر مبنای برداشت و تصور تصمیم گیران ایران این ارزیابی وجود داشت که تهدید علیه منافع و امنیت کشور در غرب کشور قرار دارد و یا اینکه منافع ایران در محیط غرب آسیا بیشتر قابلیت و پتانسیل تحقق دارد. تمرکز و توجه یادشده بر کشورهای چون عراق، عربستان، سوریه، لبنان و موضوع فلسطین سبب شد که نسبت به تحولات در حال وقوع در دیگر مناطق غفلت صورت گیرد. با توجه به تحولات صورت گرفته و تحولات در حال وقوع ضروری است بخشی از توجه دستگاه سیاست گذاری کشور بر مناطق دیگر مانند منطقه قفقاز، آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان در شرق کشور و برخی کشورهای دیگر متمرکز شود.

۱. بیان مسئله

پایان جنگ سرد و وقایع متعاقب حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تأثیرات عمیقی بر روابط بین‌الملل و نظام حاکم بر جهان داشت. مؤلفه‌های قدرت پس از سال ۲۰۰۱ به شدت دگرگون شد و مفاهیم رئالیستی قدرت نظامی، تمایزهای ایدئولوژیکی و ائتلاف ژئوپلیتیکی اساس شکل بخشی به محیط امنیتی جدید قرار گرفت. بر این اساس، پتانسیل شکل‌گیری قدرت‌های رقیب، سبب هراس قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه در مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک حساسی مانند غرب آسیا شد. ایران کشوری تأثیرگذار و خواهان سهمی از توازن قدرت در منطقه غرب آسیاست. راهبردهای منطقه‌ای ایران، مانند هر پدیده و فرایند سیاسی دیگر، در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه معلول بستر، بافت و شرایط اجتماعی، فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی خاص خود است. ایران از نظر موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی ویژگی‌های خاصی دارد که عملکردهای آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که این کشور در سیر تحولات راهبردی، بخش مؤثری از راهبردهای جهانی است و این امر سبب شده تا تحولات بین‌المللی نیز بر رفتار و سمت‌گیری‌های راهبردی در سیاست خارجی این کشور بسیار مؤثر باشند.

با توجه به شرایط پیچیده دوران سیالیت در نظام بین‌الملل و موقعیت ایران در منطقه، مطالعه محیط امنیتی جدید ایران موضوعیت و اهمیت می‌یابد؛ اما هنوز هیچ پژوهش علمی در این زمینه صورت نگرفته است؛ به همین دلیل راهکارهای ایران برای مقابله با این تهدیدات جدید ناشناخته باقی مانده است؛ بنابراین مسئله اصلی این پژوهش ضرورت تغییر نگاه در سیاست‌های منطقه‌ای ایران است. امروز منابع تهدید علیه ایران نه در مناطق دورتر بلکه در مرزهای کشور واقع شده است. این تهدیدات علاوه بر اینکه منافع اقتصادی ایران را هدف گرفته، به دنبال خلق تهدیدات امنیتی علیه کشور است. لذا باید توجه و تمرکز دستگاه سیاست خارجی و نهادهای امنیتی بر کل محیط پیرامونی ایران تقسیم شود و نه اینکه بر منطقه یا کشور خاص مبنی شود.

۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

این تحقیق اهمیت دارد؛ زیرا نتایج آن می‌تواند موجب شناخت دقیق‌تر مسئولان و سیاست‌گذاران کشور به تحولات در منطقه شود. همچنین موجب شناسایی راهکارهای متوازن سازی قدرت ایران در منطقه غرب آسیا شده و بستر ارتقای قدرت منطقه‌ای ایران را فراهم نموده و سبب کاهش هزینه‌ها و چالش‌های ژئوپلیتیکی و منطقه‌ای برای ایران شده و مسیر اعتلای ایران در منطقه را هموار می‌کند.

۳. روش‌شناسی پژوهش

هدف تحقیق حاضر، شناخت محیط امنیتی خاورمیانه با معضلات امنیتی متراکمی است که خارج نزدیک ایران را در بر گرفته است. سؤال تحقیق این است که ایران در محیط امنیتی جدید خود نیازمند چه الزاماتی است؟

فرضیه مطرح شده این است که به نظر می‌رسد مهمترین الزام ایران برای توازن قدرت در منطقه غرب آسیا عبارت است از درونی سازی قدرت.

این پژوهش تک متغیره و از نوع کاربردی و روش انجام آن توصیفی و موردی-زمینه‌ای است. ابزارهای گردآوری اطلاعات در بررسی موضوع نیز کتابخانه‌ای است. روش تجزیه و تحلیل به صورت تحلیل محتوا بوده و برای روایی و پایایی آن تلاش شده است از مدارک و منابع مرتبط و معتبر و دست اول استفاده شود. جامعه آماری تحقیق همه اسناد و مدارک مرتبط با موضوع است و داده‌های مورد نیاز به روش کیفی تحلیل محتوا تجزیه و تحلیل شدند.

۴. مبانی نظری و ادبیات تحقیق

۴-۱. نظریه رئالیسم^۱

نظریات و رهیافت های روابط بین الملل به صورت دو جریان مجزا می باشد. یک طرف جریان اصلی است که شامل دو رهیافت لیبرالیسم و رهیافت رئالیسم بوده و در مقابل رویکرد انتقادی قرار دارد که نظریه های پست مدرنیسم، فمینیسم، سازه انگاری و... را در برمی گیرد، که به مقابله با جریان اصلی می پردازد که از لحاظ هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسی جریان اصلی را مورد سوال قرار می دهد.

نظریه های رئالیستی که گاه از آنها به صورت مکتب اندیشه ی سیاست قدرت یاد می شود، (قوام، ۱۳۸۴: ۷۹) از آغاز شکل گیری رشته ی روابط بین الملل نظریه ی غالب سیاست جهانی بوده اند. (بیلیس، ۱۳۸۵: ۳۳۰) به عقیده واقعگرایان، ذات و سرشت انسان شر است و انسان پیوسته در پی کسب منافع، افزایش قدرت و تأمین امنیت خود می باشد، بنابراین چون قدرت جویی پدیده ای طبیعی است، جنگ، ستیز و اختلاف نیز پدیده ای طبیعی، ذاتی و همیشگی محسوب می گردد. واقع گرایی، اساساً محافظه کار، عینیت گرا و محتاط است و دیدگاهی بدبینانه نسبت به سیاست بین الملل دارد. سیاست داخلی را از سیاست خارجی منفک می داند و سیاست بین المللی را کشمکش دائمی برای دستیابی به قدرت در محیطی هرج و مرج

¹ Realism

مرج گونه می‌پندارد. واقع‌گرایان معتقدند در یک نظام بین‌المللی غیرمتمرکز، میان دولت‌های ملی از حیث قدرت و توانایی‌ها، تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. واقع‌گرایان مهم‌ترین عنصر قدرت را «قدرت نظامی»^۱ می‌دانند و «توازن قوا»^۲ را اساسی‌ترین وسیله تنظیم‌کننده برای جلوگیری از دستیابی یک بازیگر به برتری و استیلا تلقی می‌کنند. در رهیافت واقع‌گرایی، اقتصاد، جغرافیا، سیاست، فرهنگ در مسائل امنیتی از آن رو مهم شناخته می‌شوند که می‌توانند در عامل نظامی تأثیرگذار باشند. (قوام، ۱۳۸۴: ۷۹)

مهم‌ترین مبانی تئوری‌های رئالیستی روابط بین‌الملل به‌طور خلاصه عبارتند از: دولت بازیگر اصلی در نظام بین‌الملل (دولت‌گرایی)؛ و هدف اصلی در سیاست بین‌الملل بقا^۳ است؛ و از آنجایی که برخلاف ساختار داخلی، ساختار بین‌الملل آنارشیک است لذا در این ساختار هرج و مرج‌آمیز خودیاری^۴ الزام قاعده‌ی عمل است؛ (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۰-۷۴) و اصولاً، برخلاف آرمان‌گرایی، انقلاب و تحول بارز و بنیادین در نظام و سیاست بین‌الملل بی‌معناست، زیرا به علت آنارشیک بودن ساختار نظام بین‌الملل، کشورهای انقلابی نیز همانند بازیگران عادی به جستجوی تأمین منافع، افزایش قدرت و تأمین امنیت برای خویش برخوانند آمد. (دوئرتی؛ فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۱۴۴) تئوری‌های رئالیستی روابط بین‌الملل در قرن بیستم سیر تکامل خود را ادامه دادند و از درون آنها نظریه‌های «رئالیسم ساختاری»^۵ والتز^۶ و «رئالیسم نئوکلاسیک»^۷ گیدئون رز^۸ متولد شدند که توانستند تحلیل متفاوت‌تری از تحولات و ابعاد نظام بین‌الملل ارائه نمایند. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۰-۷۴)

نئورئالیسم اغلب رئالیسم ساختاری نیز نامیده می‌شود در اواخر دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت و می‌توان آن را بیش از هر چیز تلاش برای علمی کردن واقع‌گرایی دانست. پژوهشگران مطالعات امنیتی دو برداشت از نواقع‌گرایی را به‌صورت واقع‌گرایی تهاجمی و واقع‌گرایی تدافعی ارائه می‌کنند. واقع‌گرایان تهاجمی معتقدند که قدرت نسبی برای دولت‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار است و واقع‌گرایان تدافعی جنگ را ناشی از نیروهای غیر عقلایی یک جامعه می‌دانند. به‌طور کلی از دیدگاه نواقع‌گرایی، امنیت ملی یا ناامنی تا حد زیادی حاصل ساختار نظام بین‌الملل است. این تفکر، در دوران جنگ سرد غالب بود. (سازمند و قنبری، ۱۳۹۱: ۴).

^۱ Military power

^۲ Balance of power

^۳ Survive

^۴ Self help

^۵ Structural Realism

^۶ Kenneth waltz

^۷ Neoclassical realism

^۸ Gideon Rose

این تئوری ضمن تأکید بر فقدان اقتدار مرکزی (آنارشی) در نظام بین‌الملل، سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهد و معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل، نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. درحالی‌که رئالیست‌های کلاسیک، ریشه‌های قدرت را بیشتر در طبیعت انسان جستجو می‌کنند، نئورئالیسم‌ها به نبود اقتدار مرکزی و آنارشی در نظام بین‌الملل اشاره دارند که انباشت قدرت را برای بقای دولت‌ها ضروری می‌کند. قدرت، کانون توجه نئورئالیسم است اما جستجوی قدرت مانند رئالیسم کلاسیک به‌مثابه هدفی درخور، موردتوجه قرار نگرفته و از طبیعت انسانی ناشی نمی‌شود بلکه دولت‌ها همیشه برای بقای خویش به دنبال قدرت‌اند. بنابراین در نظام بین‌الملل، رفتار دولت‌ها نسبت به یکدیگر بر پایه نبود اقتدار مرکزی تنظیم می‌شود. اصل نظم‌دهنده نظام بین‌الملل، دولت‌ها را وامی‌دارد تا بدون توجه به میزان ظرفیت خود به وظیفه اولیه خویش یعنی تقویت قدرت نظامی و خودیاری اقدام کنند. در این فرایند، دولت‌ها می‌آموزند که ضمن اتکا به خود و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت امکانات برای جنگیدن علیه یکدیگر، امنیت خویش را حفظ نمایند (عباسی، ۱۳۹۰: ۵۳۰).

این سؤال که آیا هدف اصلی دولت‌ها ایجاد امنیت است یا افزایش قدرت، باعث شکل‌گیری دو گروه در میان رئالیست‌ها شده است: رئالیست‌های تدافعی^۱ و رئالیست‌های تهاجمی^۲. (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۴۳). در رئالیسم تدافعی دغدغه امنیت اساسی‌ترین مسئله است. به‌عبارت‌دیگر نگاه رئالیست‌های تدافعی نگاهی کاملاً امنیتی است و در کنار رئالیسم تهاجمی، مطالعات روابط بین‌الملل را به سمت امنیتی شدن سوق داده و درواقع این دو رویکرد درصدد پاسخ به معمای امنیت در نظام آنارشیک بین‌المللی برآمدند. سؤال اصلی برای این گروه از رئالیست‌ها این است که چه مقدار از قدرت برای دولت‌ها لازم و یا کافی است؟ و یا اصولاً دولت‌ها چه زمانی بایستی به بیشینه‌سازی قدرت روی‌آورند. پاسخ‌هایی که به این پرسش داده‌شده این دو نحله رئالیستی را متمایز ساخته است.

رئالیست‌های تدافعی نیز به رابطه میان آنارشی و استلزامات نظام بین‌الملل از یک‌سو و رفتار دولت‌ها از سوی دیگر توجه دارند اما این رابطه را پیچیده‌تر می‌بینند. برخلاف واقع‌گرایی تهاجمی، فرض واقع‌گرایی تدافعی این است که آنارشی بین‌المللی معمولاً خوش‌خیم است؛ یعنی امنیت چندان نایاب نیست. درنتیجه دولت‌ها که این را درمی‌یابند رفتاری تهاجمی نخواهند داشت و تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آن‌ها وجود دارد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند و این واکنش نیز اغلب در سطح ایجاد موازنه و

^۱ Defensive Realism

^۲ Offensive Realism

بازداشتن تهدیدگر است و تنها در شرایطی که معضل امنیت خیلی جدی شود واکنش‌های سخت‌تری به شکل بروز تعارضات رخ خواهد نمود. به عبارت دیگر دولت‌ها زمانی اقدام به گسترش نفوذ و افزایش قدرت خود می‌کنند که احساس ناامنی کنند. بر این اساس حضور دولت در خارج از مرزهای ملی فقط در شرایط تصور ناامنی صورت می‌گیرد. بنابراین امنیت در نگاه تدافعی‌ها برابر است با برخورداری از قدرت کافی برای ایجاد موازنه. تا جایی که موازنه برقرار است امنیت نیز وجود دارد. اگر کشوری قصد برهم زدن امنیت و موازنه را داشته باشد کشورها بایستی جهت کسب امنیت، اقدام به افزایش قدرت و دستیابی به موازنه جدید نمایند. (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۲۴)

تدافعی‌ها نیز همانند تهاجمی‌ها بر این باورند که مخاصمه در برخی شرایط اجتناب‌ناپذیر است. زیرا دولت‌های متجاوز و توسعه‌طلبی وجود دارند که نظم جهانی را به چالش می‌کشند و نیز برخی از کشورها تنها در راستای تعقیب منافع ملی خود ممکن است درگیری با دیگر کشورها را اجتناب‌ناپذیر کنند. تأکید استفن والت بر اهمیت "موازنه تهدید"^۱ به جای موازنه قدرت است. تهدید در نگاه او عبارت است از: ترکیبی از قدرت تهاجمی دولت، توانمندی‌های نظامی، نزدیکی جغرافیایی، و نیت تجاوزکارانه احتمالی آن. پس صرف قدرت مهم نیست و سایر عوامل نیز مهم‌اند. به عبارت دیگر آنچه در روابط میان دولت‌ها حائز اهمیت است برداشت آن‌ها از یکدیگر به عنوان تهدید است و نه صرف میزان قدرت هر یک از آن‌ها. از سویی دیگر امنیت در شرایطی در نظام افزایش خواهد یافت که ایجاد موازنه به هنجار بدل شده باشد، و ایدئولوژی تأثیر زیادی نداشته باشد. دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی دست به موازنه می‌زنند که تهدید فوری نسبت به موجودیت یا منافع آن‌ها به حساب آیند. (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۲۵)

نظریه‌ی رئالیسم تهاجمی، مدعی آن است که هدف نهایی همه‌ی دولت‌ها این است که به جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل دست یابند. طبق این دیدگاه، دولت‌ها همواره به دنبال قدرت بیشتر هستند و اگر شرایط مناسب باشد خواستار آن هستند تا توزیع قدرت را تغییر دهند (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۳۴۴). از دیدگاه جان میرشایمر، دولت‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که سرشار از تهدیدات است و واحدهایی‌اند که تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند تا بتوانند به بقای خود ادامه دهند. هدف اصلی هر دولتی آن است که سهم خود را از قدرت جهانی به حداکثر برساند، که این به معنای کسب قدرت به زیان دیگران است. درست است که در طول تاریخ روابط بین‌الملل شاهد تنش‌زدایی هم بوده‌ایم، اما

¹ Threat Balance

این‌ها همه تلاش‌هایی بوده برای ایجاد فرصت و استفاده از آن در موقعیتی بهتر. به نظر میرشایمر دلیل اصلی قدرت‌طلبی دولت‌ها را باید در سه چیز جستجو کرد:

۱. ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل؛

۲. توانمندی‌های تهاجمی که همه‌ی دولت‌ها از آن برخوردارند؛

۳. و عدم اطمینان در مورد نیت و مقاصد دشمن. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۳۲)

۴-۲. مفهوم «امنیت»^۱

تعریف فرهنگ‌های لغات از «امنیت»، عبارت است از: در معرض خطر نبودن یا از خطر محافظت شدن. «امنیت» همچنین عبارت است از: رهایی از تردید، آزادی از اضطراب و بیمناکی، و داشتن اعتماد و اطمینان موجه و مستند. امنیت خواه فردی، ملی یا بین‌المللی، در زمره‌ی مسائلی است که انسان با آن مواجه است. امنیت به صورت وسیع، در مفهومی به کار گرفته شده است که به صلح، آزادی، اعتماد، سلامتی و دیگر شرایطی اشاره می‌کند که فرد و یا گروهی از مردم احساس آزادی از نگرانی، ترس، خطر یا تهدیدات ناشی از داخل یا خارج داشته باشند. (ریبی، ۱۳۸۳: ۴۴) از سوی دیگر، امنیت پدیده‌ای متأثر از مؤلفه‌های مادی - ذهنی به شمار می‌آید که دیگر چنان‌که دوران جنگ سرد، نمی‌توان آن را در ذیل ملاحظات نظامی تعریف نمود. (مکین لای؛ ۱۳۸۱: ۵۹)

واژه‌ی امنیت ابتدا در ادبیات سیاسی آمریکا شدیداً متداول گردید. سپس تغییرات مهمی که پس از جنگ جهانی دوم در سیاست بین‌الملل پدید آمد، موجب شدند این مفهوم کارایی بیشتری پیدا کند. بوزان^۲، که رهیافت مفهومی وسیعی از مسئله‌ی امنیت ارائه می‌دهد، اصطلاح امنیت را یک مفهوم توسعه نیافته تلقی می‌کند. (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۵)

در یکی از کامل‌ترین تلاش‌ها، برای تحلیل این مفهوم (پیش از بوزان)، آرنولد ولفرز^۳ امنیت را به عنوان یک نشان و نماد مبهم توصیف نمود و به وجود نیروهای بالقوه مبهم و استفاده‌ی سیاست‌مداران از آن اشاره کرد. پس ابهام مفهومی می‌تواند پیامدهای سیاسی مهمی در پی داشته باشد؛ زیرا رجوع به ملزومات امنیت می‌تواند برای توجیه اقدامات استثنایی مورد استفاده قرارگیرد. طبق نظر وی، امنیت در معنای

¹ Security

² Buzan

³Arnold Oscar Wolfers

عینی، فقدان تهدید در برابر ارزش های کسب شده را مشخص می کند، و در معنای ذهنی، فقدان ترس و وحشت از حمله به ارزش ها را معین می نماید.

این دو وجهی بودن مفهوم امنیت در تعاریف لغت نامه ها، که از یک سو به معنای ایمنی، استواری و نفوذ ناپذیری، قابلیت اعتماد، اطمینان از عدم شکست و از سوی دیگر، به معنای عدم اضطراب از تشویش و خطر اشاره دارد، منعکس است. از این رو، تعریف واحد و مطلق از امنیت وجود ندارد و این واژه دارای یک مفهوم ذاتا نسبی است. (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۳۵۷) پس با توجه به اختلاف مفهومی بسیاری که درباره ی تعریف امنیت وجود دارد، با در نظر گرفتن همه ی موارد، می توان دریافت که امنیت یعنی آزاد و رها بودن از خشونت اعمال شده توسط دیگران. این کامل ترین تعریفی است که تقریباً جامع تمام تعاریف نیز هست.

۳-۴. محیط امنیتی خاورمیانه

غرب آسیا یکی از مناطق استراتژیک جهان است و محل اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا است. این منطقه در رقابت های نظامی و سیاسی جهان همواره جایگاهی کلیدی داشته و تسلط بر آن دارای اهمیتی استراتژیک بوده است.

اوضاع امنیتی خاورمیانه آنقدر وخیم شده است که در تاریخ مدرن آن بی سابقه است. یک اتفاق کوچک می تواند به بحرانی بزرگ تبدیل شود و در صورتی که کنترل نشود احتمال دارد مجموعه ای از رویارویی های خشونت بار را به دنبال داشته باشد که قدرت های محلی، منطقه ای و فرامنطقه ای را درگیر کند. بخش اعظمی از جنگ و درگیری های نظامی در جهان در دایره ای است که یک طرف آن در افغانستان و طرف دیگر آن در لیبی است.

منطقه غرب آسیا در دهه های اخیر با مسائل امنیتی مواجه شده است. تحولات پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به ویژه حمله آمریکا به افغانستان و عراق و شکل گیری موج بیداری ملت های منطقه، از سلسله رویدادهایی بود که باعث شد غرب آسیا با تغییرات امنیتی مواجه شود اما این دوران در حال گذار است. در این دوران، قدرت های فرامنطقه ای به دنبال ایجاد نظم دلخواه خویش از درون تحولات منطقه هستند. آمریکا نزدیک به دو دهه قبل با ارائه طرح «خاورمیانه بزرگ»^۱ درصدد ایجاد تغییراتی کنترل شده در برخی کشورهای منطقه برآمد. این طرح در اواخر سال ۲۰۰۳ توسط آمریکا برای ترویج آنچه تسریع اصلاحات سیاسی و اقتصادی در منطقه خوانده می شد، مطرح شد. اساس طرح بر این فرض استوار بود که بی توجهی غرب به نبود مردم سالاری و آزادی در خاورمیانه طی شصت سال اخیر، موجب افزایش

^۱ Greater Middle East

تهدیدات امنیتی برای سایر کشورهای جهان به ویژه کشورهای غربی شده است، این طرح به فرجام مورد نظر غرب نرسید.

غرب آسیا همچنان از مهم‌ترین کانون‌های منازعه و بحران ساز جهان است. هیچ منطقه دیگری در جهان به اندازه غرب آسیا در دوران تحولات سیاسی خود با این حجم از منازعات روبرو نبوده است. یکی از دلایل این منازعات، ساختارهای فرسوده سیاسی و مداخله جویی قدرت‌های جهانی در خاورمیانه است. لایه زیرین تنش‌های کنونی در خاورمیانه رقابت بین ایران و آمریکا در چهار دهه گذشته است. در کنار رقابت ایران و آمریکا، تنش ایران و متحدانش با سایر بازیگران منطقه‌ای از جمله اسرائیل و عربستان، منازعات خاورمیانه را با تبدیل جنگ‌های داخلی به جنگ‌های نیابتی پیچیده‌تر کرده است. فارغ از این که بر روی زمین و در میدان عملیات چه اتفاقی در حال وقوع است، آنچه که بازیگران از بیرون می‌بینند این است که این جنگ‌ها روز به روز بیشتر با یکدیگر تلاقی می‌کنند. جنگ در سوریه و یمن به طور خاص این وضعیت را نشان می‌دهد. وقایع عراق و لبنان هم اگرچه با خشونت کمتری همراه هستند، اما از این منطق به دور نیستند. تا جایی که به این دو کشور مربوط می‌شود، ایران معتقد است آمریکا به منظور تحقق اهدافش اسباب تحریک برای وقوع اعتراضات عمومی را فراهم کرده است.

مذاکراتی که سازمان ملل آن را رهبری کرده در برخی مواقع پیشرفت‌هایی را در مهار درگیری‌های موردی، به دنبال داشته‌اند، اما هنوز موفق نشده‌اند که راه‌حلی بیابند و به منازعات پایان دهند. تداوم این درگیری‌ها احتمال گسترده‌تر شدن و ایجاد کینه‌های جدید را افزایش داده است و طرفین را ترغیب می‌کند که برای سنجش خطوط قرمز یکدیگر، خطر کنند و وارد بازی‌های هولناک شوند. بدتر از همه این که این خطوط قرمز در نبود یک کانال ارتباطی کارآمد نامشخص‌تر به نظر می‌رسند و در نتیجه، فقدان یک مکانیسم ارتباطی به نوبه خود احتمال جنگی تصادفی را افزایش می‌دهد؛ جنگی که بازیگران اصلی آن به دنبال آن نیستند ولی ممکن است با یک لغزش در دام آن بیفتند.

بنابر آنچه گفته شد محیط امنیتی خاورمیانه از ویژگی‌هایی برخوردار است که عبارتند از:

*از هم‌گسیختگی و چندقطبی بودن: خاورمیانه در خلال نیم قرن گذشته، بیش از هر منطقه دیگری شاهد جنگ بوده است. خاورمیانه یک سوم همه درگیری‌های مسلحانه در سراسر جهان را از آغاز قرن ۲۱، به خود اختصاص داده است.

خاورمیانه به از هم‌گسسته‌ترین و در عین حال به شکلی متناقض به درهم‌تنیده‌ترین منطقه جهان تبدیل شده است. این ترکیب همراه با ضعف ساختارهای دولتی، حضور بازیگران غیردولتی قدرتمند و تعاملات

چندجانبه ای که همزمان رخ می دهند، خاورمیانه را به ملتهب ترین منطقه جهان تبدیل کرده است. امروزه چند گسل اصلی - عبری، عربی، غربی و ایرانی - به شکلی خطرناک و انفجاری با هم برخورد دارند. *عدم ارتباطات کارآمد: علاوه بر از هم گسیختگی و چندقطبی بودن منطقه، عدم ارتباطات کارآمد مسائل را خطرناک تر کرده است. هیچ کانال معناداری بین ایران و اسرائیل و هیچ کانال رسمی بین ایران و عربستان سعودی وجود ندارد و بین گروه های سنی رقیب نیز به جز جدال لفظی، دیپلماسی واقعی چندانی در کار نیست.

*درهم تنیدگی منطقه: از سوی دیگر، درهم تنیدگی منطقه، سرچشمه دوم وضعیت پرمخاطره خاورمیانه است. به جز اقتصاد، خاورمیانه در سایر زمینه ها به عنوان یک فضای واحد عمل می کند. به همین دلیل کشمکش های محلی به سرعت اهمیت منطقه ای یافته و بنابراین به جذب سلاح، پول و حمایت سیاسی از خارج می انجامد. در منطقه ای که از هم گسیختگی و درهم تنیدگی هر دو را دارد، پیش ران های محلی، ناگزیر جذب نیروهای بزرگتر می شوند. به این ترتیب است که مناقشه ای مانند جنگ داخلی سوریه (یا مسائل داخلی سایر کشورها) به هر سه میدان مبارزه منطقه ای کشیده می شود: رویارویی اسرائیل با "محور مقاومت"، ستیز ایران - سعودی و رقابت داخلی سنی ها.

*ناکارآمدی ساختارهای دولتی: دولت های مرکزی لیبی، سوریه و یمن بر بخش های بزرگی از سرزمین و جمعیت خود کنترل ندارند. ترکیب دولت های ضعیف و بازیگران غیردولتی قدرتمند شرایط مطلوب برای مداخلات خارجی را فراهم می کند. در این گذر دو سویه، کشورهای خارجی از گروه های مسلح برای تامین منافع خود استفاده می کنند و گروه های مسلح نیز برای پیشبرد اهداف خود از کشورهای خارجی بهره می گیرند که این هم به نوبه خود به بدسنجی و بدفهمی می انجامد.

*فعالیت بازیگران غیردولتی: فعالیت بازیگران غیردولتی هم به عنوان نیروهای نیابتی و هم به عنوان بازیگران مستقل، ایجاد مسئولیت پذیری برای خشونت ها یا بازدارندگی اولیه از آنها را غیرممکن می کند.

*بازیگران فرامنطقه ای، به عنوان متغیرهای مداخله گر در نظام منطقه ای غرب آسیا، نیز دستخوش تغییر و تحول شده اند. از یک سو، آمریکا پس از یک دوره مداخله نظامی مستقیم و اشغال سرزمینی در منطقه، درصدد بازتعریف نقش و حضور خود برآمده است. از سوی دیگر، روسیه و چین، به عنوان قدرت های بزرگ رقیب آمریکا، در تلاشند تا حضور پررنگ تر و تأثیرگذارتری در منطقه ایفا کنند. اروپا نیز در حال بازتعریف و بازسازی نقش سنتی خود در غرب آسیا هستند.

*سرانجام، تغییر شکلی و ماهوی تهدیدات برون منطقه ای نسبت به منطقه غرب آسیا، نظم امنیتی مستقر در آن را متحول می سازد. مداخله نظامی و غیرنظامی قدرت های فرامنطقه ای، به ویژه آمریکا، و رقابت های

قدرت‌های بزرگ در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، باعث شکل‌گیری تهدیدات برونزاد در غرب آسیا شده است. ظهور این تهدیدات برون منطقه‌ای چنان با تهدیدات درون منطقه‌ای پیوند خورده است که نظم امنیتی در غرب آسیا را عمیقاً دگرگون ساخته است.

افزون بر این، تنوع و تعارض رفتار و رویکرد بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تعیین‌کننده در غرب آسیا نسبت به نظم امنیتی منطقه‌ای نیز عامل تحول‌آفرین دیگر است. از یکسو، بعضی از بازیگران منطقه‌ای مانند عربستان از وضع و نظم موجود ناراضی هستند و در تلاشند تا نظم مطلوب خود را مستقر سازند. از سوی دیگر، برخی از قدرت‌های منطقه‌ای، مانند ایران، با هدف مدیریت منازعات، درصدد حفظ و سپس اصلاح وضع موجود و برقراری نظم امنیتی پایدار هستند. به نظر این دسته از بازیگران، حفظ ثبات و امنیت منطقه‌ای اولویت و ارجحیت دارد. همچنین، برخی از بازیگران منطقه‌ای رویکرد یکجانبه به نظم امنیتی منطقه‌ای دارند در حالی که گروه دیگر رهیافت چندجانبه‌گرایی را مناسب می‌دانند. سرانجام، نگاه و برآورد کوتاه‌مدت برخی از بازیگران منطقه‌ای در تقابل با نگاه راهبردی و بلندمدت بعضی دیگر از قدرت‌های منطقه‌ای به نظم امنیتی در غرب آسیا قرار دارد.

۵. محیط امنیتی خارجی ایران در خاورمیانه

پایان جنگ سرد و وقایع متعاقب حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تأثیرات عمیقی بر روابط بین‌الملل گذاشت. مولفه‌های قدرت پس از سال ۲۰۰۱ به شدت دگرگون شده و مفاهیم رئالیستی قدرت نظامی، تمایزهای ایدئولوژیکی و ائتلاف ژئوپلیتیکی اساس شکل بخشی به محیط امنیتی جدید قرار گرفت. بر این اساس، پتانسیل روی کار آمدن قدرتهای رقیب، سبب هراس قدرت‌های بزرگ به ویژه در مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک حساسی چون غرب آسیا گردید.

ایران به عنوان کشوری تاثیرگذار خواهان سهمی از توازن قدرت در منطقه غرب آسیا است. راهبردهای منطقه‌ای ایران، مانند هر پدیده و فرآیند سیاسی دیگر در خلا، شکل نمی‌گیرد، بلکه معلول بستر، بافت و شرایط اجتماعی، فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی خاص این کشور می‌باشد. ایران از نظر موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که عملکردهای آن را تحت تاثیر قرار می‌دهد به گونه‌ای که این کشور در سیر تحولات استراتژیک به عنوان بخش موثری از استراتژی‌های جهانی محسوب شده و این امر سبب شده تا تحولات بین‌المللی نیز متقابلاً بر رفتار و سمت‌گیری‌های استراتژیک در سیاست خارجی این کشور بسیار موثر باشند. (حسن خانی، ۱۳۹۹: ۱۲۱)

ناامنی های منطقه ای بیانگر آن است که ایران از موقعیت ژئوپلیتیکی حائل میان دو گسل شرقی (روسیه و چین) و غربی (آمریکا و اروپا) برخوردار است، با توجه به این موقعیت حساس ایران باید بر اساس اقتضانات ژئوپلیتیکی جدید عمل نموده و از پویایی و انعطاف لازم برخوردار باشد به نحوی که استراتژی سیاست خارجی ایران بتواند ضمن ایجاد توازن منطقه ای در به حداکثر رساندن منافع ملی خود و دستیابی به منافع ملی خود باشد.

درگیر شدن ایران در تحولات منطقه هرچند سبب افزایش هزینه ها و چالش های ژئوپلیتیکی و منطقه ای برای ایران شده است اما سبب شده است. هرچند در حوزه سیاست خارجی منطقه ای، ایران توانسته است حوزه قدرت خویش را افزایش دهد اما از آنجا که راهبردهای ایران در منطقه فاقد پیوست اقتصادی می باشد و از سوی دیگر هزینه هایی را در حوزه اقتصادی بر حوزه سرزمینی ایران وارد کرده است لذا این مسائل به همراه جنگ رسانه ای و عملیات روانی کشورهای رقیب از یکسو و از سوی دیگر چالش های داخلی (بیکاری، فساد، فاصله طبقاتی و ...) می توانند زمینه گسترش نارضایتی را فراهم نموده و سبب بروز پاره ای از شبهه های فکری و چالش های اجتماعی در میان مردم شده است (مانند چرایی حضور مستشاری ایران در سوریه، دلایل حمایت از حزب الله و ...) که بقای حکومت را در معرض خطر قرار می دهد. (حسن خانی، ۱۳۹۹: ۱۲۲)

محیط امنیتی هر جامعه ای تابع و برآیندی از تعامل و تقابل متغیرهای محیط داخلی (ساختار حکومتی، چگونگی توزیع و تمرکز قدرت، فرمسیون های اجتماعی، فعالیت های سیاسی، ایدئولوژی و ارزش ها، مشارکت مردمی) و محیط خارجی (ساختار قدرت، نظم و یا بی نظمی جهانی، تکنولوژی، مسابقه ی تسلیحاتی و موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی) است. چنین محیطی امنیتی، همواره حامل «تهدیدات» و «فرصتهایی» است. که واحدهای ملی به میزان موقعیت و منزلت شان از آنان نصیبی می برند.

ایران به لحاظ موقعیت در جنوب غربی آسیا واقع شده و بخش وسیعی از فلات ایران را در برمی گیرد. موقعیت خاص ایران نیز که در مرکز ثقل یکی از بزرگترین شبکه های ارتباطی جهان قرار گرفته و همچون پلی اروپا را به آسیا و خاور دور وصل می کند. بطوری که از قدیم الایام چهار راه تمدنها محسوب گردیده و از نظر موقعیت دریایی و زمینی از موقعیت فوق العاده مناسبی برخوردار می باشد. بطوری که ارزش ژئوپلیتیکی ایران به حدی است که هر گونه تغییری در حاکمیت آن توانسته است موازنه ی «منطقه ای» و «جهانی» را بر هم زند.

به همین سبب بازیگران اصلی منطقه ای و فرامنطقه ای همواره در ادوار مختلف تاریخی نقش تعیین کننده ای را در معادلات قدرت برای ایران قائل هستند. به طوری که یکی از دغدغه ها و معضلات محیط

امنیتی خارجی ایران، دست اندازیه‌های نهان و آشکار این بازیگران بوده است. پس می‌توان نتیجه گرفت که محیط امنیت خارجی ایران بطور ذاتی عرصه‌ی کشمکش‌های خاص عصر خود بوده است.

۵-۱ گذری بر محیط‌های امنیتی خارجی ایران

آنچه مسلم است، این که محیط امنیتی خارجی هر واحد سیاسی به شکل غیر قابل انکاری متأثر از مقتضیات ناشی از ماهیت کارکردی دو عنصر «زمان» و «مکان» در عرصه‌ی نظام بین‌الملل می‌باشد. صالحی و زارع، (۱۳۹۶: ۱۰۱) که به تبع آن در هر مقطعی از تاریخ روابط بین‌الملل تولید و محصول خود را چه به لحاظ کمی و کیفی خواهد داشت و لاجرم همه‌ی دول‌ملّی را به میزانی متأثر خواهد نمود، که تبلور عینی و ملموس آن همانا رخداد‌های مهمی است که گاه عرصه‌ی نظام بین‌الملل دستخوش تغییرات اساسی می‌نماید. البته این چهارچوب کلی همواره نسبت به کشورهای مختلف جهان یکسان عمل نمی‌نماید و این بیشتر به ویژگی‌های ماهوی کشورها در سطح بین‌المللی برمی‌گردد. (تاجیک، ۱۳۸۰: ۳۶) در نتیجه بی‌ثباتی‌های محیط امنیتی خارجی می‌تواند بسادگی به بی‌ثباتی‌های محیط امنیتی داخلی کمک نماید.

تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر وضعیت سیاست داخلی و خارجی کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس نمونه‌ی بارز چنین رابطه‌ای است. گرچه باید این نکته را یادآور شد، که میزان اثرگذاری و اثرپذیری واحدهای ملّی یکسان نبوده و از یک قاعده‌ی کاملاً مشخصی پیروی نمی‌نماید و همواره متغیرهای مهم دیگری نظیر وزن و «ارزش ژئوپولیتیکی» همچنین وجود «کانون‌های فعال ایدئولوژیک» نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کنند. (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۷۳) بطوری که اگر این عوامل بر روی یک واحد سیاسی منطبق و متمرکز گردد، بطور حتم نقش‌آفرینی منحصر به فردی را برای آن دولت ملّی به همراه خواهد داشت. که در این ارتباط می‌توان کشور ایران و بویژه پس از ظهور انقلاب اسلامی را از مصادیق روشن و بارز و حتی منحصربه‌فرد در گرگونی و تحول محیط امنیتی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برشمرد.

۵-۱-۱ بررسی اجمالی محیط امنیتی ایران در دوران جنگ سرد

اشغال نظامی ایران در جریان جنگ جهانی دوم، موجب شد تا اقتدار ملّی ایران به سختی آسیب دیده و زمینه برای تشدید رقابت قدرتهای درگیر در منطقه، سلطه‌پذیری کشور در برابر آمریکا و قرار گرفتن در مجموعه‌ی دول در حال توسعه و جهان سوم فراهم آمد.

خلأ قدرت در ایران، همچنین عزم ملّی بر اتخاذ سیاست بی‌طرفی در جنگ بین‌الملل را که از خواست قرار گرفتن ایران در موقعیت حایل واقعی ناشی می‌شد در جریان جنگ ناکام گذاشت. از این زمان به بعد برای مدتی موقعیت واقعی خود را دوباره بازیافت و به کشوری حایل میان دو استراتژی برّی (شوروی) و

بحری (آمریکا) تبدیل شد. ولی به سرعت به جذب اردوگاه غرب (بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش) در آمد و بعنوان بخشی از قلمروی استراتژی بحری در کمربند سد نفوذ قرار گرفت.

در این دوره ایران ظاهراً نقش منطقه ای پیدا کرد و عامل ثبات در خلیج فارس شناخته شد، اما این نقش القائی و متکی بر قدرت آمریکا، تنها در پرتواستراتژی دریایی غرب معنی دار بود و از موقعیت ژئوپلیتیک ایران در جدار نازک ریملند ناشی می شد، بنابراین قدرت ملی به ظاهر رشد یافته ی ایران در منطقه در آن زمان خصلت ذاتی و پایدار نداشت. در دوره ی جنگ سرد، ایران و منطقه خلیج فارس به صورت هدف مشترک و استراتژیک دو قدرت آمریکا و شوروی درآمد، ولی نیروی دو ابر قدرت به نوعی توازن فضایی یا تثبیت قلمروهای جغرافیایی رسیده بود، در چهار چوب این توازن، مزایای ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک ایران نصیب آمریکا شد و شوروی از آن محروم ماند.

در اواخر دوره ی جنگ سرد، انقلاب اسلامی ایران را از دایره ی نفوذ و سیطره ی آمریکا و غرب خارج ساخت و به موقعیت طبیعی و واقعی حایل بازگرداند. به طوری که ایران موضع ژئوپلیتیک منطقی خود را میان دو استراتژی برّی و بحرّی به دست آورد.

لکن فشارهای وارده از سوی هر دو ابر قدرت، ایجاد چالشهایی چون جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، تحریم اقتصادی. تحریم سیاسی، ایجاد بحرانهایی پی در پی و وجود برخی تنگناهای داخلی و تدابیر استراتژیک در درون، به سرعت اقتدار ملی و گسترش آن در مقیاس و بُرد منطقه ای و جهانی را کاهش داد. (صالح نیا و بختیاری، ۱۳۹۷: ۲۷۹)

۵-۲- دگرگونی های محیط امنیتی ایران پس از پایان جنگ سرد

با پایان یافتن جنگ سرد، الگوی ارتباط ابر قدرتها با ایران و استراتژیهای برّی و بحرّی آنها در ایران دچار تحول شد، خطر تهدید نظامی و ایدئولوژیک شوروی از میان رفت، در مقابل، قدرت رقیب، یعنی آمریکا سعی در پر کردن فضاهاى جدید داشت. فروپاشی اتحاد شوروی، موجب پدید آمدن خلاء قدرت در ضلع شمالی و شرقی ایران شد. آمریکا که با رژیم ایران تضاد ایدئولوژیک داشت، پس از یک دهه نگرانی و بحران که موازنه ی ژئواستراتژیک جنوب غرب آسیا را به هم ریخته بود، تلاش می کرد ایران را به طور مستقیم و غیر مستقیم تحت محاصره ی فیزیکی قرار دهد و به طرق مختلف امنیت ملی ایران را به مخاطره اندازد. آمریکا در این دوره فرصت خوبی برای ایفای نقش یک ابر قدرت در جهان به دست آورد و توانست در سال (۱۹۹۰ م) ائتلافی بین المللی علیه عراق به وجود آورد. آمریکاییها معتقد بودند که خلیج فارس و منابع نفتی آن برای گرفتن امتیازهای سیاسی و اقتصادی از قدرتهای دیگر و از آن جمله اروپائیان، باید در کنترل آمریکا قرار داشته باشد. (امیرعبداللهیان، ۱۳۷۸: ۵۶)

از دید آمریکاییها دولتهای ایران و عراق منشأ تهدید منافع آمریکا در منطقه ی خلیج فارس شناخته می شدند. براین اساس، دولت آمریکا استراتژی مهار دو گانه را طرح کرد که مطابق آن ایران و عراق از دو جهت اقتصادی و نظامی تحت فشار، تحریم و کنترل قرار می گرفتند. که در نهایت اینها مجموعه ی تحولات و عوامل دگرگون کننده محیط امنیتی ایران بودند که تنها تا پایان قرن ۲۰ به وقوع پیوسته است.

۵-۱-۳ نگرشی بر محیط امنیتی ایران در سطح منطقه ای (۲۰۰۰ تا ۱۹۷۹م)

پیروزی انقلاب اسلامی و خروج ایران از اردوگاه آمریکا موازنه ی قدرت منطقه ای میان دو ابرقدرتهای دوران جنگ سرد را دگرگون کرد و آمریکاییها را به واکنش واداشت. تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، تأسیس نیروهای واکنش سریع، اعلام دکترین کارتر، ارائه تئوری «طلاق بحران» از سوی برژینسکی و جنگ ستارگان ریگان، از جمله این اقدامات بود.

آمریکاییها بدین طریق توانستند عدم موازنه ی ناشی از خروج ایران از اردوگاه غرب و اشغال افغانستان به دست شوروی را جبران کنند و موقعیت ژئوپولیتیک خود را در منطقه بهبود بخشند.

بنابراین پایان جنگ سرد اگر چه خطر شوروی را در شمال کاهش داد و حتی این قدرت تبدیل به شریک ایران شد و پیوندهای اقتصادی، سیاسی و نظامی تسلیحاتی میان ایران و روسیه برقرار گشت ولی نگرانیهای جدیدی را در حوزه ی امنیت و منافع ملی برای ایران و روسیه پدید آورد و دست رقبای قدرتمند ایران، یعنی آمریکا و اسرائیل را بر اعمال فشار بر ایران بازتر کرد: با این وصف، احتمال دارد منازعات منطقه ای جدیدی در حوزه ی محیط امنیتی ایران به ویژه در ضلع شمالی کشور بوجود آید.

۴-۱-۵ دگرگونی های محیط امنیتی ایران در سطح بین المللی و فرامنطقه ای (۲۰۰۰ تا کنون)

سه دهه ی گذشته شاهد دگرگونی اساسی در نظام جهانی بودیم. در حالی که امید می رفت پس از فروپاشی نظام دو قطبی، جهان به سوی نظامی چندقطبی پیش رود، آمریکا از دید ژئوپولیتیک ژئواستراتژیک سیاستهای ویژه ای را طرح ریزی کرده و به اجرا درآورده است، بطوری که مناطق خلیج فارس و حوزه ی دریای خزر را بعنوان دو منبع اصلی تأمین کننده ی انرژی جهان می داند، در نتیجه هر مسأله ی امنیتی در این دو منطقه سخت مورد توجه آمریکا خواهد بود.

در این میان وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و پیامدها و نتایج حادثه، همان چیزی بود که آمریکاییها مدتها به دنبال آن می گشتند و آن خلق دشمنی جدید به نام «تروریسم» بود. که از جمله متغیرهایی بود که از آن تاریخ به بعد محیط امنیتی جهان را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است. آمریکا پس بحران ۱۱ سپتامبر موج جدیدی از توسعه طلبی های خود را به اجرا درآورد، حمله و اشغال افغانستان و سپس عراق از جمله مصادیق بارز سلطه طلبی آمریکا بشمار می آید.

در این میان کشور ایران، به واسطه ی موقعیت استراتژیکی و واقع شدن در یکی از حساسترین مناطق جهان، دارای وجه بالقوه ای از فرصت ها و مزیت ها و همراه با آن تهدیدات و محدودیت های اجتناب ناپذیر و غیر ارادی می باشد.

به عنوان نمونه، ایران در محاصره و مجاورت مناطق بحران خیز و مستعد تشنج جهان نظیر قفقاز، آسیای مرکزی، خلیج فارس و خاورمیانه قرار گرفته است، که هر یک تأثیر خاص خود را در محیط امنیتی بین المللی ما خواهد داشت.

هر یک از مناطق یاد شده عرصه ی تقابل قدرتهای جهانی بوده و وضعیتی خاص و اجباری را برای محیط امنیتی ایران ایجاد نموده است. وضعیتی که ایران را مرکز ژئوپلیتیک جهان قرار داده است، (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۷۵) و در نتیجه ایران یک کشور بین المللی گردید، چون جغرافیای سیاسی آن به بسیاری از کشورهای منطقه ای و قدرتهای جهانی مرتبط می شود.

در حال حاضر، تروریسم و افراط گرایی، دولت های ضعیف و بحران اقتدار و همچنین مداخلات قدرت های فرامنطقه ای، ۳ چالش امنیتی اصلی در محیط پیرامونی ایران محسوب می شود که با یکدیگر ارتباطی چند بعدی و تنگاتنگ دارند. در این میان، به نظر می رسد دولت های ضعیف و بحران اقتدار، چالشی اساسی تر باشد که باعث تحریک ۲ مؤلفه دیگر یعنی اشاعه تروریسم و افراط گرایی و نیز گسترش نفوذ و مداخلات قدرت های فرامنطقه ای باشد.

دولت های ضعیف و شکننده در عراق، افغانستان و پاکستان باعث گسترش تروریسم و افراط گرایی می شود و علاوه بر این زمینه تداوم حضور قدرت های فرامنطقه ای را نیز فراهم می سازد. در کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس نیز بحران اقتدار وضعف دولت ها زمینه ای را برای همکاری نامتقارن با قدرت های فرامنطقه ای و افزایش مداخلات قدرت های خارجی فراهم ساخته است.

این مسائل با توجه به ساخت قومی واجتماعی منطقه و تجارب خاص دولت - ملت سازی باعث پیچیدگی شرایط امنیتی می شود. اختلافات قومی، وجود دولت های اقتدارگرا، بحران مشروعیت، عدم وجود دموکراسی و نهادهای مدنی به همراه اقتصاد ضعیف در برخی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از جمله عوامل دیگری است که موجب بروز بی ثباتی و ناامنی در محیط امنیتی ایران خواهد شد.

تروریسم و افراط گرایی مذهبی و قومی در منطقه در طول سال های اخیر افزایش یافته و این امر نظم و ثبات سیاسی - اجتماعی و پیشرفت اقتصادی کشورها را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد. وهابیت و سلفی گری به عنوان یک ایدئولوژی مذهبی افراطی منبع عمده گسترش تروریسم و تنش های مذهبی بوده و این

ایدئولوژی به واسطه آشفتگی کلی منطقه ای و برخی ملاحظات سیاسی بازیگران ذی نفع، فضای گسترده تری برای انتشار و تأثیرگذاری پیدا کرده است.

تروریسم افراط گرایی درعراق، هرچند به واسطه عوامل مختلف داخلی و منطقه ای تقویت شده اما اکنون خود به منبع عمده بی ثباتی و ناامنی تبدیل شده است. در افغانستان و پاکستان نیز افراط گرایی و تروریسم همچنان به واسطه عوامل سیاسی - اجتماعی و مؤلفه های بیرونی ادامه حیات می دهد و ثبات و امنیت منطقه ای را به شدت متأثر می سازد.

حضور قدرت های فرامنطقه ای در خاورمیانه به دلیل عوامل چون نفت و موقعیت ژئوپلیتیک منطقه همواره از عناصر ساختار امنیتی منطقه ای محسوب می شده است اما در سال های اخیر و به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر، مداخلات فرامنطقه ای افزایش قابل ملاحظه ای را نشان می دهد. آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، رویکرد امنیت هژمونیک درخاورمیانه رامطرح کرد و بر این اساس، با افزایش حضور نظامی خود به براندازی رژیم های طالبان و صدام در افغانستان و عراق مبادرت ورزید.

در این راستا واشنگتن سعی دارد تا با جدا کردن صف متحدین و دولت های مخالف، تحت فشار قرار دادن دولت های غیر همکار و کسب حداکثر همکاری از کشورهای متحد امنیت هژمونیک را به عنوان ساختار امنیتی اصلی در منطقه در اولویت قرار دهد. مبارزه با تروریسم نیز از ابتدا به عنوان یکی از اهداف اصلی آمریکا در گسترش حضور خود در منطقه و تقویت الگوی امنیت هژمونیک عنوان شد.

حضور گسترده تر آمریکا در منطقه و اشغال افغانستان و عراق همراه با عکس العمل های منطقه ای، زمینه را برای گسترش افراط گرایی و تروریسم مهیا ساخت و اقدامات و استراتژی معطوف به مبارزه با تروریسم در چهارچوب امنیت هژمونیک در عرصه عمل به گسترش تروریسم منجر شد.

رشد و تقویت گروه های تروریستی، در نتیجه خلأ قدرت درعراق، امنیت را به صورت مسئله ای جدید و دارای قابلیت تهدید آفرینی متصور می سازد. با توجه به بافت موزاییکی قومی و فرهنگی - مذهبی درخاورمیانه، ضعف دولت مرکزی بدون ساختارهای لازم می تواند امنیت و ثبات منطقه ای را با تهدیداتی روبه رو کند.

۵-۲ محیط امنیتی تغییر یافته ایران در خاورمیانه

۵-۲-۱ چالش های امنیتی ایران در خلیج فارس

منطقه ی خلیج فارس یکی از مناطق راهبردی مهم دنیا محسوب می شود. البته این امر مسئله ی جدیدی نیست، بلکه از قرن ها قبل امری شناخته شده و مورد قبول عام بوده است. (هالیس، ۱۳۷۲: ۸۰) یکی از دلایل اهمیت راهبردی خلیج فارس وجود تنگه ی هرمز است. تنگه ی هرمز گذرگاهی است هلالی شکل

که خلیج فارس را به دریای عمان متصل می کند. این تنگه یکی از مهم ترین تنگه ها در بین یازده تنگه ی مهم دنیاست که برای ابرقدرت ها و قدرت های بزرگ اهمیت اقتصادی و راهبردی زیادی دارد. (اسدیان، ۱۳۸۱: ۲۸) خلیج فارس با منابع طبیعی و معدنی فراوان خود، دیگر تنها به خاطر ایفای نقش ارتباط دهنده ی یک بزرگراه تجاری میان شرق و غرب جهان اهمیت ندارد، بلکه در حال حاضر، یکی از دو سر انتهایی در معادلات اقتصادی جهان به شمار می آید. وضعیتی به این مهمی و موقعیتی راهبردی به حساسیت خلیج فارس، برای توازن اقتصادی جهان در آینده، ایجاب می کند تا امنیت این شاهراه مهم از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار گیرد. خلیج فارس همچنین منطقه ای است که شریان حیات غرب، یعنی نفت از آن عبور می کند. بیش از ۲۵ درصد عرضه ی نفت جهان از این منطقه می گذرد. از این رو، این منطقه برای نظام سرمایه داری و در رأس آن آمریکا، حایز اهمیت حیاتی است. (ابراهیمی فر، ۱۳۸۱: ۲۲)

به دلیل دیدگاه های مختلف کشورهای حاشیه ی خلیج فارس درباره ی مسئله ی امنیت و نیز نظر گرفتن شرایط جدید جهانی و پیروزی آمریکا و متحدانش در جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ و در پی حادثه ی ۱۱ سپتامبر آمریکا و حمله ی نظامی این کشور و متحدانش به افغانستان و عراق، که موجب تقویت حضور نیروهای خارجی در منطقه شد (امامی، ۱۳۸۱: ۴۹) و شکل گیری ترتیبات امنیتی ناپایدار و گسترش حضور آمریکا، اصلی ترین چالش های امنیتی ایران در حوزه جنوبی این کشور به شمار می رود.

رسمی و عادی شدن روابط امارات متحده عربی و رژیم صهیونیستی بعد از دو دهه روابط مخفی تحت عنوان دیپلماسی پنهان تبعات امنیتی جدید و متنوعی را برای نظم امنیتی منطقه و امنیت ملی ایران ایجاد می کند. با آغاز روند سازش اعراب و رژیم صهیونیستی، در گام اول مصر و اردن به برقراری روابط رسمی با رژیم صهیونیستی مبادرت ورزیدند (<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1399/05/24/2327402>) پس از گذشت چهار دهه از قرارداد صلح رژیم صهیونیستی و مصر در ۱۹۷۹ و همچنین گذشت ۲۷ سال از معاهده صلح رژیم صهیونیستی و اردن در سال ۱۹۹۴، امارات متحده عربی سومین کشور عربی بود که به برقراری روابط رسمی با رژیم صهیونیستی اقدام کرده است. برقراری روابط رسمی دوجانبه ریشه در همکاری های پنهان و نیمه آشکار این دو بازیگر منطقه ای داشته است. (شادمانی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۲۹)

صلح مادرید در دهه ۱۹۹۰ سکوی پرتابی برای آغاز دیپلماسی مخفی رژیم صهیونیستی با اعراب حاشیه خلیج فارس در دو شاخه دیپلماسی تسلیحاتی و دیپلماسی امنیتی بود. برقرار همگرایی های دیپلماتیک رژیم صهیونیستی و اعراب بر اساس شکل گیری تهدید مشترک به وقوع پیوسته است. همکاری های پنهان اطلاعاتی، امنیتی، تسلیحاتی و طرح های مشترک سیاسی جهت مقابله با محور مقاومت در منطقه غرب آسیا سالها ادامه پیدا کرده است. امارات متحده عربی و رژیم صهیونیستی پس از دو دهه تلاش

مشترک جهت تضعیف دولت های لبنان، سوریه، عراق و یمن به صورت آشکار از رسمی شدن روابط دوجانبه پرده برداشته اند.

پس از برقراری روابط رسمی و آشکار رژیم صهیونیستی با برخی کشورهای منطقه و بسیاری از کشورهای جهان، دیپلماسی این رژیم به دو سطح آشکار و پنهان تقسیم شد. در سطح دیپلماسی آشکار تقویت مبادلات اقتصادی، فروش تسلیحات و پیوندهای سیاسی آشکار پس از اعلام ظهور رژیم صهیونیستی توسط مقامات سیاسی پیگیری شد.

پیامدهای امنیتی رسمی شدن روابط اعراب حوزه خلیج فارس با رژیم صهیونیستی بر ایران.

الف) نزدیکی رژیم صهیونیستی به مرزهای امنیتی ایران

ب) شکسته شدن قبح روابط رسمی با رژیم صهیونیستی

ج) شکل گیری دومینوی روابط رسمی با رژیم صهیونیستی

چ) تقویت توانایی های تسلیحاتی کشورهای حوزه خلیج فارس

ح) افزایش عمق راهبردی متقابل کشورهای حوزه خلیج فارس و رژیم صهیونیستی

د) تاثیرگذاری بر نظم ژئوپلیتیکی منطقه

ذ) حضور دریایی رژیم صهیونیستی در محیط امنیتی ایران

حضور دریایی در کنار حضور ژئوپلیتیکی به عنوان مکمل های راهبردی رژیم صهیونیستی در مهار منطقه ای ایران به شمار می آیند. حضور دریایی رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا به منظور مهار نیروهای مقاومت و ایران از سه بعد راهبردی از اهمیت اساسی برخوردار است:

- رصد و جاسوسی (کسب اطلاعات)

- مانور حضور نمایشی نظامی و تردد تجاری

- قطع پیوندهای آبی نیروهای مقاومت

۵-۲-۲ محیط امنیتی جدید ایران و عراق

عراق در بین کشورهای عربی حوزه خلیج فارس مقام ویژه ای را داراست. به همین دلیل است که عراق همواره از نظر تاریخی با درک ژئوپلیتیک خود، به دنبال کسب رهبری در بین کشورهای منطقه بوده است. (عزتی، ۱۳۷۹: ۱۴۹)

در هر صورت ژئوپلیتیک یکی از عوامل مؤثر بر ایفای نقش منطقه ای توسط عراق بوده و همواره بر ذهن دولتمردان و جهت گیری های سیاست خارجی این کشور تأثیر گذاشته است. بدون تردید یکی از دلایل تغییر و تحولات سریع در روابط خارجی و تلاش برای ایفای نقش یک بازیگر تعیین کننده و قدرت

منطقه ای طی دهه های اخیر، بسترهای ژئوپلیتیکی در این کشور بوده است. کشور عراق از ویژگی های ژئوپلیتیکی بارزی برخوردار است که ترکیب و حاصل تأثیرگذاری آنها بر عملکرد دولتمردان و سیاست خارجی این کشور، اوضاع و شرایط منحصر به فردی را به وجود آورده است؛ این شرایط طی سه دهه اخیر موجب تحولاتی در سطح منطقه و کشور عراق گردیده که نهایتاً تغییرات ژئوپلیتیکی قابل توجهی را در این کشور رقم زده است

عراق طی دهه های گذشته همواره به عنوان یکی از پایه های اساسی امنیت در منطقه مطرح بوده و به مثابه تهدید امنیتی عمده علیه ایران عمل کرده که بارزترین نمونه آن تحمیل جنگی ۸ ساله به ایران از سوی رژیم بعث در دهه ۱۹۸۰ است. با فروپاشی حکومت صدام در سال ۲۰۰۳ و شرایطی که از نظر امنیتی در چند سال گذشته در عراق به وجود آمده، تأثیرگذاری تحولات عراق بر مسائل امنیتی منطقه بسیار افزایش یافته و از همین رو لازم است مسئله عراق به طور مجزا مورد بررسی قرار گیرد.

به نظر می رسد که حداقل تا آینده قابل پیش بینی، تهدیدات امنیتی از ناحیه عراق به شدت کاهش یافته باشد. سقوط حکومت صدام با ایجاد ساختاری متکثر و دموکراتیک در عراق همراه شده که فاقد ویژگی های تهاجمی و تهدید آمیز رژیم سابق است.

اما با وجود این، شرایط جدید عراق پس از صدام به شکل گیری تهدیدات نوینی علیه ایران نیز منجر شده که در این خصوص می توان به گسترش افراط گری، تروریسم و تنش های قومی - مذهبی در عراق و احتمال سرایت آن به آن منطقه و همچنین تشدید حضور نظامی آمریکا در نزدیکی مرزهای ایران اشاره کرد.

ایران معتقد است شکل گیری ساختار جدید دموکراتیک در عراق می تواند فرصت جدیدی برای کشورهای منطقه باشد و آنها را از اقلیت لازم برای توسعه صلح و ثبات منطقه ای برخوردار سازد. بر این اساس، حمایت از دولت مرکزی عراق و کمک به آن برای کنترل ناامنی و بی ثباتی و مدیریت تنش های قومی - مذهبی، حمایت از دولت مرکزی عراق و کمک به آن برای کنترل ناامنی و بی ثباتی، حمایت از وحدت و حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی عراق در کانون سیاست خارجی ایران در قبال عراق پس از صدام قرار دارد. در این میان، مبارزه با تروریسم و افراط گرایی که می تواند به تدریج همسایگان عراق را تحت تأثیر قرار دهد نیز اهمیت بسزایی داراست.

در خصوص حضور نیروهای خارجی در عراق نیز، ایران بر این باور است که با استقرار و تحکیم دولت جدید در بغداد و افزایش تدریجی ظرفیت ها و توانمندی های نیروهای نظامی و امنیتی جدید عراق، نیروهای آمریکایی باید به حضور نظامی و سیاسی خود در این کشور پایان دهند.

هر گونه تداوم حضور نیروهای آمریکا در عراق همگام با تقویت ساختارهای سیاسی و نظامی - امنیتی این کشور، موانع و چالش‌هایی را برای مدیریت و عملکرد بهینه دولت عراق برای حل و فصل چالش‌ها و معضلات این کشور ایجاد خواهد کرد. تقویت و حمایت از دولت مرکزی عراق از این منظر نیز اهمیت خواهد داشت.

حمایت ایران از دولت جدید عراق و تلاش‌های آن برای ایجاد ثبات و امنیت در این کشور از ابتدای اعلام موجودیت ساختار سیاسی نوین آغاز شده است و دولت ایران با حمایت‌های سیاسی و اقتصادی خود از دولت عراق و اعطای کمک‌های انسان‌دوستانه به مردم این کشور، سیاست کاملاً متفاوتی را نسبت به اغلب کشورهای منطقه در خصوص عراق پس از صدام در پیش گرفته است. این کشورها نه تنها از دولت عراق حمایت سیاسی نکرده‌اند بلکه حتی شواهدی از حمایت آنها از تروریسم و بی‌ثباتی نیز مشاهده می‌شود. در مجموع، ایران مشارکت و همکاری کشورهای منطقه در حل و فصل چالش‌ها و مشکلات کنونی عراق را در قالب حمایت از دولت مرکزی عراق به عنوان راه حلی عمده برای کاهش بی‌ثباتی، تروریسم و افراط‌گرایی در کل منطقه می‌داند و معتقد است که مذاکره و توافق بازیگران منطقه‌ای در این حوزه می‌تواند پیش‌زمینه‌ای برای همکاری‌های وسیع‌تر برای ایجاد چهارچوب امنیتی منطقه‌ای پایدار و مورد توافق باشد.

۵-۲-۳ حکومت طالبان در افغانستان و وضعیت امنیتی جدید برای ایران

الزامات استراتژیک ناشی از موقعیت افغانستان، همواره عنصر مهمی در تصمیم‌گیری بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در خاورمیانه بوده است، از این رو می‌توان گفت که «بازی بزرگ استراتژیک»^۱ کنونی در افغانستان، ترسیم‌کننده معادلات آینده امنیتی و استراتژیک خاورمیانه و حتی مناطق پیرامون آن طی قرن ۲۱ خواهد بود.

افغانستان به لحاظ حضور در محیط استراتژیک ایران یکی از مهمترین حلقه‌های آن به شمار می‌رود. اهمیت راهبردی افغانستان برای ایران بسیار مهم است. محیط استراتژیک ایران چنان است که افغانستان یکی از مهمترین حلقه‌های این محیط را شکل می‌دهد، می‌توان گفت پس از جنگ تحمیلی ۸ ساله عراق علیه ایران یکی از بزرگترین مشکلات امنیتی ایران از سوی افغانستان، در زمان حکومت طالبان شکل گرفت. (امیری، ۱۳۹۷: ۷۴-۱۰۲)

¹ Great Strategic Game

به‌طور کلی چارچوب سیاست ایران در ۲۰ سال اخیر در افغانستان بر محورهای زیر متمرکز بوده است؛ نخست، اخراج آمریکا از افغانستان. دوم، پیروز نشدن طالبان از نظر نظامی. سوم، حفظ امنیت مرزهای کشور. چهارم، حفظ دوستان ایران در ساختار افغانستان. پنجم، حفظ امنیت شیعیان در افغانستان و ششم، حفظ روابط دوجانبه با اولویت روابط اقتصادی.

در حال حاضر می‌توان گفت بخشی از سیاست‌های ایران در افغانستان تحقق یافته و انتظار می‌رود بخش‌های دیگر آن در زمان حال یا آینده محقق شود. ایران در حوزه سیاست راهبردی، موضوع پیروز نشدن طالبان از لحاظ نظامی را دنبال می‌کرد، ولی حال که با توجه به شرایط این کشور، طالبان قدرت را در اختیار دارد، باید سیاست‌های خود را مطابق با وضع موجود کند. باید توجه کند که طالبان اینک سیاسی‌تر، تواناتر و زیرک‌تر شده است و عمل‌گراتر رفتار می‌کنند.

طالبان سیاست خود را بر مبنای تشکیل حکومت کامل طالبانی در افغانستان بنا نهاده که این موضوع می‌تواند علیه امنیت ملی ایران تلقی شود و مرزهای کشورمان را در بلندمدت تهدید کند. استقرار و احیای امارت طالبانی می‌تواند تهدیدکننده خطوط گسل مذهبی در جامعه ما باشد و با توجه به رابطه آن‌ها با پاکستان، عربستان و شیعیان افغانستان، می‌تواند ما را در بلندمدت دچار چالش جدی کند. احیای امارت اسلامی در افغانستان، جریان افراط‌گرایی را تقویت می‌کند. طالبان تهدیدهای امنیتی جدیدی برای ایران جدید می‌آورد که عبارتند از:

اول: ایدئولوژی طالبان برگرفته از مکتب وهابیت عربستان است که ماهیت ضد شیعی دارد و لذا ظهور طالبان می‌تواند؛

یک: به عنوان یک چالش ایدئولوژیکی جدید در مرزهای ایران، موجب تقویت تحركات فرقه‌گرایی و تجزیه طلبانه در ایران باشد.

دوم: برخی از تحلیل‌گران معتقدند یکی از اهداف خروج آمریکا از افغانستان ایجاد چالش‌های امنیتی برای چین و روسیه و ایران (در مرزهای شرقی) است.

سوم: در دوره ریاست جمهوری ترامپ، جبهه مشترک اسرائیل و عربستان علیه ایران شکل گرفت. در نتیجه، آمریکا، اسرائیل و عربستان همراه با کشورهای متحد عربی، همکاری‌های مشترک امنیتی و سیاسی را آغاز و هراقدامی علیه ایران که درتوان داشتند را علیه ایران انجام دادند که نابودی برجام تنها یکی از اقداماتشان بود. جبهه مشترکی عربی-عبری می‌تواند از طالبان بعنوان ابزاری علیه ایران استفاده کند که مورد خوشایند و حمایت آمریکا هم خواهد بود.

چهارم: بعد از حمله شوروی در اوازل ۱۹۸۰ صدها هزار افغانی به ایران پناهنده شدند. با حمله نظامی آمریکا به افغانستان، بر شمار پناهندگان افغانی به ایران افزوده شد. متعاقب استقرار مجدد طالبان نیز دهها هزار افغانی عازم مرزهای ایران شده اند. در حالیکه ایران بخاطر سیاست فشار حداکثری آمریکا که همچنان با مشکلات اقتصادی دست و پنجه نرم می کند، افزایش پناهندگان افغانی میتواند مشکلات اقتصادی ایران را تشدید کند.

در نگاهی کلی می توان گفت که تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در افغانستان، تحت هر شرایطی که شکل بگیرد، بر امنیت ملی ایران تاثیر مستقیم و غیر مستقیم بر جای خواهد گذاشت. علت آن است که افغانستان در حوزه فرهنگی - تمدنی ایران قرار دارد و دو کشور مرزهای طولانی با هم دارند. مرزهایی که به دلیل ویژگی های جغرافیایی حفاظت از آنها دشوار و با هزینه های بسیار سنگینی هم به طور کامل عملی نخواهد شد. صلح و ثبات در افغانستان و تشکیل حکومت فراگیر، متشکل از همه اقوام، می تواند به تثبیت امنیت در ایران منجر شود.

۵-۲-۴ تحولات منطقه قفقاز جنوبی و امنیت ملی ایران

قفقاز ناحیه ای میان دریای خزر و دریای سیاه است که به دو بخش قفقاز جنوبی (ماورای قفقاز) و قفقاز شمالی تقسیم می شود. قفقاز جنوبی شامل کشورهای جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و بخشهایی از شمال باختری ایران و شمال خاوری ترکیه کلاً به مساحتی حدود ۳۵۰,۰۰۰ کیلومترمربع و جمعیتی حدود ۳۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر است.

منطقه قفقاز جنوبی یکی از مناطق مهم برای ایران است که حضور مؤثر در تحولات آن، در ابعاد مختلف، تأمین کننده بخشی از منافع و حتی امنیت ملی کشور بوده و هست. این منطقه در عین حال، صحنه رقابت قدرت های غربی، روسیه، ترکیه و ایران و درگیری های دو کشور جمهوری آذربایجان و ارمنستان نیز است که باید به آن حضور رژیم صهیونیستی را هم اضافه کرد.

به این ترتیب قفقاز هم زمان در سه سطح متمایز در سیاست خارجی ایران مطرح است:

۱. روابط دوجانبه: در این چارچوب ایران براساس سیاست همسایگی به گسترش روابط با سه کشور قفقاز جنوبی همت گماشته است. از میان دو کشور جمهوری آذربایجان و ارمنستان که از مزیت مرزهای مشترک با ایران برخوردارند، رابطه با جمهوری آذربایجان به عنوان یک کشور شیعه، با مرزهای طولانی آبی و خاکی از اهمیت زیادی برخوردار است.

۲. روابط منطقه ای: روابط ایران با سه کشور قفقاز از تحولات مهم و رقابت منطقه ای تأثیر می پذیرد. دایره این رقابت بیش از آنکه به کشورهای قفقاز برگردد، به تأثیر آن بر امنیت و منافع کشورهای پیرامونی مربوط

می شود. مذهب، قومیت، بحران های منطقه مانند قره باغ، اوستیا، آبخازیا و چچن به علاوه رژیم حقوقی دریای خزر، تجارت، حامل های انرژی، مسیرهای انتقال نفت و گاز، شبکه های حمل و نقل و ترانزیت و خطوط انتقال برق و مخابرات حوزه هایی هستند که با وجود اهمیت در روابط دوجانبه، تحت تأثیر سطح منطقه ای تحولات قفقاز هستند.

تحولات اخیر در پی جنگ ۲۰۲۰ قراباغ و حضور تعیین کننده کنشگران رقیب ایران در این جنگ و در نهایت وضع و تثبیت آتش بس توسط روسیه به منزله قدرت فائق در منطقه قفقاز طی دو قرن اخیر و همزمان بروز نشانه هایی از تجدید مطلع ترک گرایان در یک سده پیش درست در همین حوزه همسایه در اقدامات و رفتارهای اردوغان، این نکته را به ایران یادآور شد که طرف حساب تهران در جوار مرزهای شمالی اش صرفاً همسایگان هم‌مرز نیستند. این واقعیت در کنار تجربه بسیار دشوار و پیچیده تنظیم روابط با جمهوری آذربایجان به عنوان همسایه ای با بیشترین قرابت ها و پیوندها با ایران، چشمانداز دشوارتری از گذشته را برای تهران در تنظیم و پیشبرد روابط با همسایگان شمالی و به ویژه جمهوری آذربایجان ترسیم کرد.

۳. سیاست بین الملل: قفقاز پل ارتباطی قاره آسیا و اروپاست. این منطقه محل تلاقی کشورهای اسلامی و مسیحی به شمار می رود و از منظر فرهنگی- تمدنی نیز سرحدات دو حوزه متفاوت فرهنگ بشری را شکل می دهد. سیاست خارجی ایران در قفقاز از این ویژگی نیز تأثیر می پذیرد. سه رویکرد اسلام گرایی، آتلانتیک گرایی و اوراسیاگرایی و ائتلاف هایی که در این قالب شکل می گیرند اهمیت این سطح را برای ایران ارتقا داده است.

اوضاع بحرانی جنوب قفقاز و موقعیت منحصر به فرد جغرافیای ایران، مرزهای شمال غربی ایران را تحت تأثیر قرار داده است. در میان سه قدرت بزرگ ایران، روسیه و ترکیه پیرامون این منطقه، ایران در سرزمین های آذربایجانی تحت اشغال سابق ارامنه (زنگیلان، جبرائیل و فضولی)، که به قره باغ بالا (ناگورنو) پیوسته است، هم مرز است. مرز شمال غربی ایران با جمهوری آذربایجان ۷۵۰ کیلومتر است که حدود ۱۳۸ کیلومتر آن (زنگیلان، جبرائیل و فضولی) از زمان پایان جنگ اول قره باغ (۱۹۹۱-۱۹۹۴) توسط نیروهای ارمنی کنترل شده بود. از طرف دیگر، مرز ایران با ارمنستان تنها ۴۸ کیلومتر است و با این وجود برای سه میلیون ارمنی با کشوری محصور در خشکی و تجزیه شده توسط آذربایجان و ترکیه، یک حلقه نجات محسوب می شود. بنابراین این واقعیت های منحصر به فرد جغرافیایی به این معنی بوده است که نتیجه جنگ قره باغ در سال ۲۰۲۰ ایران و مرزهای شمال غربی آن تحت تأثیر عمیق قرار داده است.

جنگ ۴۴ روزه در قره باغ، پیامدهایی برای مرز حساس شمال غربی ایران داشت. در این شرایط، برای حفاظت از منافع خود، تهران نیاز به تدوین سیاست فعالانه تری در قفقاز جنوبی دارد که بتواند از امنیت مرزهای حساس خود در این منطقه ی تنش پذیر محافظت کند.

راهبرد تدافعی ایران در خلیج فارس با رنگ بیشتر ژئوپلیتیک نسبت به ایدئولوژیک و همچنین حضور فعال در عراق، سوریه و لبنان با تلفیقی از مسائل ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی، انرژی تدافعی غالب را به این سمت هدایت کرده است و منطقه‌ای چون قفقاز را جزئی از مناطق خنثی با ریسک پایین در نظر گرفته است؛ در حالی که قفقاز نه تنها در خارج نزدیک ایران قرار دارد بلکه با توجه به هم‌مرز بودن جمهوری آذربایجان با استان‌های آذری‌نشین ایران و همچنین شیعه بودن غالب هر دو کشور، در حوزه امنیتی ویژه تعریف می‌شود. در کنار این مسائل، حضور رژیم صهیونیستی در جمهوری آذربایجان و در راستای مرزهای ایران، سطح راهبرد امنیتی قفقاز را به بالاترین درجه خود رسانده است. این در حالی است که ایران از آغاز جنگ دوم قره‌باغ و تغییر جغرافیایی منطقه، تنها به پیام‌های دیپلماتیک بسنده کرده و حتی در صورت اجرای برنامه‌های ترکیه مبنی بر کانال ارتباطی مغری در جنوب ارمنستان، نقش ایران از سطح پیام‌های دیپلماتیک نیز کاسته خواهد شد.

همچنین سومین کشور قفقاز یعنی گرجستان، از جمله کشورهایی است که تقریباً فراموش شده و ایران و گرجستان حدود ۲۵ سال می‌شود که هیچ گونه دیداری در سطح ریاست‌جمهوری نداشته‌اند. ایران در قفقاز نیاز به تلفیق درستی از ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک دارد و تعلل در عدم تصمیم‌گیری‌های راهبردی لازم در این حوزه، گستره عمل رژیم صهیونیستی و ترکیه را افزایش داده و علاوه بر کم‌رنگ شدن نقش ایران در قفقاز و به خطر افتادن مسیر ترانزیتی ایران، تهدیدات امنیتی در مرزهای شمال غربی کشور با حضور فعال رژیم صهیونیستی در جمهوری آذربایجان و برخی گروه‌های تکفیری در مناطق آزادشده آذربایجان را به شدت در مسیر صعودی قرار می‌دهد. از این‌رو، تا زمانی که ایران، منطقه قفقاز را در حلقه امنیتی اول خود به صورت فعال درنیابد و به نقطه مطلوب در تقاطع ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک دست نیابد، آزمون‌های پرخطری را در این منطقه شاهد خواهد بود.

۵-۲-۶ راهبرد گردش به شرق آمریکا؛ تأثیرات امنیتی جدید بر ایران

از زمانی که غربی‌ها به ارزش ژئوپلیتیک غرب آسیا پی‌بردند و نام خاورمیانه را بر آن نهادند، این منطقه شاهد جنگ‌ها، ائتلاف‌ها، رقابت‌ها و رفاقت‌های متعددی بوده است. تمامی قدرت‌های بزرگ جهانی در دوره‌های مختلف تاریخی، سعی در حضور و مدیریت سیاسی و اقتصادی این منطقه داشته‌اند که مهم‌ترین و پیچیده‌ترین تحولات سیاسی و ژئوپلیتیکی غرب آسیا هم به دلیل حضور قدرت‌های بزرگ و تلاش آن‌ها برای

بقای منافع سیاسی و اقتصادی‌شان شکل گرفته است. آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. این منطقه برای این کشور از جهات گوناگونی دارای اهمیت راهبردی است که از سه حیث، اهمیت فوق‌العاده دارد:

۱. وجود بخش اعظم و مهم جهان اسلام (اسلام سیاسی) به عنوان بزرگ‌ترین رقیب ایدئولوژیک تمدن غرب؛

۲. وجود بخش اعظمی از ذخایر انرژی نفت و گاز دنیا در این منطقه.

۳. امنیت اسرائیل.

واقعیت‌های سیاسی در لایه‌های گوناگون نیروهای پیشران نشان دهنده تغییر و تحولات در سطوح مختلف در نظام بین‌الملل است. در رابطه با آینده خاورمیانه باید به دو مقوله اساسی در نظام بین‌الملل توجه کرد؛ اول دگرگونی و تغییر و تحولات در سطح بالایی جهانی قدرت و دومین نکته دگردیسی قدرت در لایه‌های زیرین هندسه جهانی.

بعد از رونمایی باراک اوباما از اولین سند راهبرد امنیت ملی دولتش در سال ۲۰۱۰ و معرفی چین به عنوان تهدید شماره یک آمریکا، ساختار سیاسی این کشور استراتژی «گذار به شرق»^۱ را برای مهار این قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی در دستور کار قرار داده است.

با توجه به اهمیتی که خاورمیانه برای آمریکا جهت مهار چین دارد، یقیناً واشنگتن هم مطابق با سند راهبرد امنیت ملی خود هر دو مسئله مدیریت تحولات و افزایش نفوذ آمریکا را، هم در منطقه خاورمیانه و هم آسیای جنوب شرقی به طور همزمان در دستور کار قرار خواهد داد. چون هر دو مسئله و هر دو منطقه شرق و غرب آسیا بی‌شک مکمل یکدیگر هستند.

لذا آمریکا سعی دارد تحولات مربوط به منطقه غرب آسیا و آسیای میانه مطابق با تغییر هندسه قدرت در لایه‌های بالایی و در مسیر واشنگتن پی گرفته شود تا در آن سو آمریکا بدون هیچ نگرانی و دغدغه‌ای تمرکز جدی خود را روی مهار چین بگذارد.

اساساً تلاش برای ورود اسرائیل به روابط دیپلماتیک با دیگر کشورهای منطقه از آفریقا تا غرب آسیا و آسیای میانه خود یکی از مهم‌ترین سناریوهای آمریکاست تا جدی‌ترین دغدغه و نگرانی امنیتی و دیپلماتیک ایالات متحده یعنی حفظ امنیت اسرائیل رفع شود تا در نهایت بستر برای تحقق مهار چین فراهم شود. به دیگر سخن ایالات متحده ۳ اقدام جدی برای گذار از خاورمیانه و آسیای میانه و تمرکز بر مهار چین دارد:

نخست) حل پرونده فعالیت‌های هسته‌ای، موشکی و نفوذ منطقه ایران با هدف حفظ امنیت اسرائیل و کشورهای هم‌پیمان.

¹ Pivot to Asia

دوم) باز تعریف مهندسی هندسه قدرت در لایه های پایین تر ناظر به منطقه غرب آسیا و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس که این بازتعریف هندسه قدرت مطابق با اقتضائات مربوط به تغییر هندسه قدرت در لایه های بالایی و در مسیر اهداف و منافع ایالات متحده خواهد بود.

سوم) خروج اسرائیل از انزوای دیپلماتیک و تلاش برای تعمیم و گسترش روابط با کشورهای پیرامونی است که پیمان ابراهیم و برقراری روابط دیپلماتیک امارات و بحرین با اسرائیل و همچنین روابط مراکش و سودان با اسرائیل عملاً یکی از مهمترین گام های آمریکا در این راستا تلقی می شود.

در فضایی که آمریکا تلاش دارد منطقه خاورمیانه و غرب آسیا را مطابق با خواست و نگاه خود برای مهار با چین باز تعریف کند اسرائیل به مراتب قوی تر و خطرناک تر از گذشته خواهد بود.

چون اکنون دیگر اسرائیل تلاش دارد در این فضای جدید یک بازتعریف امنیتی، نظامی، سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی، تجاری و حتی اجتماعی در منطقه داشته باشد. واقعیت آن است که در گذشته اسرائیل در یک انزوای دیپلماتیک قرار داشت و بسیاری از کشورهای جهان اسلام و نیز جهان عرب به دلایل متفاوت، نه توان و نه تمایلی برای برقراری روابط با اسرائیل را نداشتند. اکنون آنچه در منطقه غرب آسیا و به خصوص در حاشیه خلیج فارس می گذرد به نوعی پوست اندازی این منطقه در جهت ورود بازیگر جدیدی به نام اسرائیل است. در این شرایط قطعاً اسرائیل دیگر وابستگی امنیتی و نظامی به آمریکا ندارد، بلکه سعی خواهد کرد خلاء حمایت آمریکا را با اولویت تقویت روابط و گسترش مناسبات با کشورهای پیرامونی رفع کند. اما نکته بسیار مهمتر اینجاست که اسرائیل با مدیریت آمریکا این پوست اندازی منطقه را به گونه ای پیش خواهد برد که در نهایت امنیت مشترک بین اسرائیل و کشورهای منطقه شکل بگیرد. در این صورت فضای بسیار حساس و خطرناکی برای ایران شکل خواهد گرفت.

(<https://www.iribnews.ir/fa/news/2620694>)

گزاره ای به نام جنگ یمن و اختلافات فعلی اعضای شورای همکاری خلیج فارس مانع شکل گیری ناتوی عربی نخواهد شد. چون به نظر می رسد طی سال های گذشته تهران همواره از اهرم جنگ یمن برای فشار به ریاض استفاده کرده است. البته در عین حال شواهد امر نشان می دهد که عربستان به دنبال مدیریت و کاهش بحران های خود مانند جنگ یمن است.

اگرچه پایان دادن به جنگ یمن باعث ایجاد ثبات کامل در منطقه غرب آسیا نمی شود، اما اگر ریاض بتواند به این جنگ پایان دهد بستر برای کاهش تنش در منطقه غرب آسیا و به خصوص حوزه خلیج فارس به شکل چشمگیری ایجاد خواهد شد. البته در آن سوی داستان آمریکا هم برای پیگیری اهداف و منافع خود در خاورمیانه به ویژه بعد از آغاز روابط دیپلماتیک امارات متحده عربی و بحرین با اسرائیل ناگزیر به حمایت

از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس است. لذا کاخ سفید سعی دارد این حمایت با صرف کمترین انرژی صورت گیرد. در این شرایط اگر ایران و نیروهای همسو در یمن خواهان تداوم سیاست کنونی شان باشند فضا برای افزایش فشارهای منطقه‌ای و جهانی را برای خود هموار کرده اند که اتفاقاً مطلوب نگاه واشنگتن، ریاض و تل آویو است. ملاحظه می شود که آمریکا با یک تیر دو نشان زده است. هم با پایان دادن به جنگ یمن، حمایت کشورهای حاشیه خلیج فارس را با کاهش ناامنی علیه آنان و با صرف کمترین هزینه به دست آورده است و هم دست ایران را در این منطقه محدود خواهد کرد. مجموعه اینها باعث خواهد شد که فضا خودبه‌خود برای عبور آمریکا از خاورمیانه به دریای جنوبی چین شکل گیرد.

در خصوص جنگ سوریه هم باید این نکته را خاطر نشان کرد که از ابتدای آغاز این جنگ، آمریکا کمترین دخالت و حضور را داشت و سعی کرد با نقش حمایتی و نظارتی و صرف کمترین انرژی، بیشترین بهره برداری را از این جنگ داشته باشد. اکنون که جنگ سوریه در حال خاتمه یافتن است و زمان تقسیم غنایم است، آمریکا بیشترین بهره برداری را در جهت حفظ منافع خود و همچنین منافع امنیت اسرائیل خواهد داشت. پیرو این نکات با تامین منافع در جنگ سوریه و جنگ یمن و نیز حفظ امنیت اسرائیل، آمریکا به شکل جدی تری تقابل با چین را در دستور کار قرار خواهد داد. (طاهری و رستم آقایی، ۱۳۹۵: ۱۵۳)

اگر آمریکا فرمان سیاست‌های بین‌المللی خود را به سمت شرق جهان بچرخاند، بازهم اهمیت غرب آسیا برای آن به دلیل متغیرهای فوق‌الذکر کم نخواهد شد و تلاش خود را برای حفظ و گسترش نفوذ خود در منطقه افزایش خواهد داد. بنابراین آمریکا نمی‌تواند صحنه را به نفع رقیب خود ترک کند؛ به‌خصوص این‌که هیچ کشوری به مانند ایران توانایی مدیریت منطقه را ندارد. پس یا باید ایران سازش کند و در چارچوب تعاملی با آمریکا منطقه را به او بسپارد و یا اینکه منطقه آنقدر شلوغ و بی‌ثبات شود تا اینکه هیچ کدام از قدرت‌های منطقه‌ای نتوانند مدیریت امور را در دست بگیرند و از طرفی هزینه‌های رقابت هم بیش از پیش افزایش بیابد. به عبارت دیگر آمریکایی که از به‌وجود آمدن «نظم آمریکایی» در منطقه ناامید است، اکنون از «آناشرشی» به‌وجود آمده در منطقه حمایت می‌کند.

(<http://www.tasnimnews.com/Home/Single/647326>)

ایالات متحده از سازوکارهای مربوط به حمایت، بهره گرفته و از این طریق تلاش دارد تا زمینه‌های بی‌ثبات سازی برخی از دولت‌های منطقه‌ای همانند ایران را به وجود آورد. حمایت سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا از گروه‌های اپوزیسیون ایران و سوریه به مفهوم آن است که روند مقابله با دولت‌های منطقه‌ای در چارچوب جنگ نیابتی شکل می‌گیرد. آمریکا تمایلی به پرداخت هزینه نظامی و امنیتی فراگیر برای جنگ در ایران ندارد. آمریکا در صدد است تا از سازوکارهای حقوقی برای ایجاد چالش‌های امنیتی استفاده کند.

مسئولیت حمایت، بخشی از سازوکارهای حقوق بین الملل است که در سیاست خارجی مداخله گرایانه‌ی آمریکا مورد استفاده قرار می گیرد.

جهان غرب برای کنترل جبهه مقاومت و الگوهای کنش راهبردی ایران از تولید ناسازدهای هویتی بهره گرفت. ریشه های اجتماعی و تاریخی ناسازدهای هویتی در محیط منطقه‌ای وجود دارد. باز تولید چنین نشانه‌هایی می تواند تحت تأثیر گروه‌های مرجع سیاسی و ایدئولوژیک حاصل شود. (پوستین چی و متقی، ۱۳۹۹: ۷۶)

۶- راهکارهای امنیت سازی ایران در غرب آسیا.

آشوب، بحران و ستیزش را می توان در زمره‌ی ویژگی‌های اصلی محیط منطقه ای دانست، محیطی که تحت تأثیر نیروهای اجتماعی گریز از مرکز قرار داشته و امکان نقش یابی نیروهای نهادی و دولت ها را با دشواری های زیادی روبرو می سازد.

شاخص های دوران گذار، بحرانی بودن سیاست امنیتی در خاورمیانه و رویاگرایی آمریکایی را می توان زمینه ساز شکل گیری حوادثی دانست که عمل گرایی و کنش عقلایی در تصمیم گیری استراتژیک را با مخاطره روبرو می سازد.

ناپایداری را می توان به عنوان یکی از اصلی ترین نشانه های مربوط به ستیزش در محیط منطقه ای دانست. در دوران موجود، نشانه‌های بی ثباتی و ناپایداری سیاسی در خاور میانه به عنوان شاخص اصلی تحلیل از فرآیند های منطقه ای است. واقعیت محیط آشوب زده را می توان در تصاعد بحران جستجو کرد. بحران ها می توانند به لحاظ جغرافیایی و یا براساس شدت درگیری‌ها، گسترش پیداکنند. هرگاه نظم منطقه ای با بحران روبرو شود، امکان گسترش و تصاعد بحران به سایر حوزه های جغرافیایی مناطق همجوار اجتناب ناپذیر خواهد بود.

هم اکنون ویژگی اصلی امنیت منطقه ای غرب آسیا را نشانه هایی از آشوب و بی ثباتی امنیتی تشکیل می دهد. واحدهایی همانند عربستان، محور اصلی تعارض خود را با ایران قرار داده اند. همکاری عربستان با کشورهای جهان غرب و تل آویو، نشانه هایی از سنگربندی پر مخاطره علیه ایران را نشان می دهد. تمامی الگوهای رفتار منطقه ای در دوران موجود، مبتنی بر نشانه هایی از رویارویی با ایران خواهد بود. در شرایطی که تهدید امنیتی علیه ایران افزایش می یابد، طبیعی است که سازو کارهای کنش رفتاری، الگوی سیاست راهبردی و سازوکارهای مربوط به بازیگران منطقه ای و قدرت های بزرگ، معطوف به اتخاذ سیاست سدبندی و سنگر بندی در برابر ایران خواهد بود.

در شرایط بحران و آشوب امنیتی بخش قابل توجهی از کشورهای پیرامونی ایران، الگوی رفتار سیاسی خود با ایران را براساس رویارویی و سنگر بندی شکل داده اند. کشورهای همانند عربستان و امارات متحده عربی، سطح روابط امنیتی و دیپلماتیک خود با تل آویو را ارتقاء داده اند. چنین رویکردی به مفهوم آن است که تضادهای آمریکا و کشورهای منطقه ای علیه ایران در حال افزایش است. از سوی دیگر قدرت یابی طالبان و تضادهای ایدئولوژیکی و سیاسی و نیز معادلات حل نشده در شمال غرب ایران و قفقاز مسئله امنیت را برای ایران بیش از گذشته حیاتی کرده است خصوصاً اینکه تهدیدات امنیتی از وضعیتی فراگیر، چند وجهی و پایدار برخوردار گشته اند. بنابراین بهره گیری از مفهوم منطقه ی قوی ماهیت ایده آلیستی داشته و نمی تواند به عنوان الگوی مناسب و مساعد برای تحقق اهداف راهبردی ایران مورد استفاده قرار گیرد. در چنین شرایطی، بهره گیری از سیاست دولت قوی به جای منطقه ی قوی، اصلی ترین ضرورت امنیت سازی منطقه ای محسوب می شود.

ایران باید راهبردی جامع و متکی بر واقعیت های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی طراحی و تدوین کند که راهبرد ژئوپلیتیک نام دارد. این راهبرد یک جامع نگری عملیاتی با نگرش راهبردی مبتنی بر واقعیت های جغرافیایی مولد قدرت است؛ به نحوی که بستر ورود به صحنه های قدرت را با حداقل هزینه و در بالاترین سطح ممکن با هدف بازنمایی و تأمین بهینه منافع همه جانبه کشور فراهم می کند. مهم ترین اولویت های این طرح ریزی راهبردی که باید به آنها توجه کرد، عبارت است از:

۱. ترسیم چشم اندازی بلند مدت برای حفظ ثبات و امنیت پایدار با آگاهی بر تحولات منطقه ای و جهانی؛
۲. شناسایی و تدوین سیاست های متناسب برای درک تهدیدها و چالش های داخلی و خارجی در تقابل با جلوه های بحرانی مسائل خارجی؛
۳. تحقق اقتدار ملی و بین المللی منطبق با منافع همه جانبه کشور؛
۴. تلاش برای بازنمایی و تعدیل تهدیدها و چالش های پیش روی حاکمیت سیاسی کشور (آذرخش و مؤمنی، ۱۳۹۶: ۱۵۵).

تنهایی استراتژیک مفهومی که نخستین بار توسط محی الدین مصباحی، استراتژیست برجسته ایرانی، بیان شده، اشاره به واقعیتی است که در آن «ایران، چه آگاهانه و خودخواسته و چه ناخواسته و از روی ناچاری، به گونه ای استراتژیک تنهاست و محروم از هر گونه اتحادهایی معنادار و متصل به قدرت های بزرگ.» (فتحی و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۱۸) تنهایی استراتژیک ایران اشاره به وضعیتی است که در آن ایران فاقد هر گونه اتحادی طبیعی با ابر قدرتی جهانی و یا قدرتی بزرگ است؛ فقدان که با پیروزی انقلاب اسلامی، بحران گروگان گیری،

و در نهایت جنگ تحمیلی بیش از پیش تشدید شد. ایران دچار تنهایی استراتژیک است یعنی در تدوین، کاربرد و پیشبرد استراتژی های کلان خود تنها است. (Mesbahi, 2011, 9)

تکیه به درون بدین معنی است که سنگ بنای امنیت ملی ایران بر رابطه میان "دولت" و "ملت"^۲ استوار است تا روابطی استراتژیک با قدرت های بزرگ و یا گروه های غیر دولتی منطقه ای. به سخن دیگر، امنیت ملی ایران را در صورت گسست در رابطه دولت و ملت نمی توان با هم پیمانی با قدرتی بزرگ، گروه های غیر دولتی نظامی منطقه ای، یا موشک، بمب هسته ای، تانک و هواپیما نگاه داشت. این همه نشان دهنده این امر بنیادین است که سنجه منافع ملی کشور را باید در رابطه دولت و ملت ارزیابی کرد.

تنهایی استراتژیک ایران محصول جغرافیای ویژه ایران بوده است. جغرافیای ویژه ایران بر دو پایه "نزدیکی"^۳ جغرافیایی به خطر و "آسیب پذیری"^۴ جغرافیایی استوار بود. ایران زمین از دیرباز به سرچشمه خطر نزدیک بوده است. پیش از برآمدن خطر شوروی، این نزدیکی ایران به مرزهای روسیه تزاری – که سودای دستیابی به آب های گرم خلیج فارس داشتند – و هندوستان بریتانیا، در کنار برخورداری ایران از نفت بود که خطر دو امپراطوری بزرگ را برای ایران آشکار ساختند. پیش از آن، این امپراطوری عثمانی و خانات ازبک بودند که سرچشمه تهدید بودند. این نگاه را می توان به دوران پیش از اسلام گسترانید آن گاه که امپراطوری روم و سپس بیزانس (روم شرقی) در باختر و هیاطله در خاور ایران سرچشمه خطر در نزدیکی ایران بودند.

گذشته از این، ایران از آسیب پذیری جغرافیایی رنج می برد. ایران که همواره در قلب خاورمیانه جای گرفته است خود را همچو دژ خاور نزدیک می بیند. به سخن دیگر، ایران پیوندگاهی استراتژیک است که در دهانه سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا نشسته است. گرچه جایگاه ژئواستراتژیک ایران به آن قدرتی پرتوان داده است، با این وجود، جغرافیا ایران را نفرین کرده است. (Mesbahi, 2011, 20)

نگاهی کوتاه به مرزهای جغرافیایی ایران نخستین و مهمترین خصیصه بارز آن را نمایان می سازد: "فقدان مرزهای طبیعی دفاعی". ایران نه همچو کشورهای همجو بریتانیا و یا امریکا است که بواسطه دریاها و اقیانوس ها محیط شده باشد و نه همچو کشورهای کوچکی محصور در میان رشته کوه های بلند و

¹ state

² nation

³ Proximity

⁴ Vulnerability

تسخیرناپذیر. هم از این روست که تاریخ ایران زمین مشحون است از تاخت و تازهای بی پایان اقوام و ملل گونه گون از شرق و غرب به فلات ایران.

نفرین جغرافیایی با دو ویژگی ایران زمین دوچندان شده است: پارسی زبان بودن و شیعه بودن. ایران یگانه کشور پارسی زبان و تنها کشور شیعه است که در خاورمیانه بزرگ عربی - ترکی - سنی محاط شده است. خاورمیانه بزرگ اسلامی بر دو ستون سنی عرب و ترک بنا شده است. محصور شدن در میان دریایی از اعراب و اهل تسنن ایران زمین را واجد این خصیصه ای بنیادین کرده است که، چه آشکار و چه پنهان، بن مایه امنیت ملی و سیاست داخلی و خارجی نظام های حاکم بر آن بوده است. از این رو، ایران پارسی زبان و شیعی مذهب همچو تکه ای ناجور در منطقه نمایانده شده است.

تنهایی استراتژیک تاریخی ایران دربردارنده این منطق بس مهم است که برای کشوری که دچار تنهایی استراتژیک است دفاع در نقطه صفر مرزی برابر خواهد بود با شکست. به بیان دیگر، تنهایی استراتژیک تاریخی ایران پیامدی دیرپا برای سیاست منطقه ای و امنیت ملی ایران داشته است: دفاع از امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی و رای مرزهای خود.

تنهایی استراتژیکی ایران عدم امنیت تاریخی دیرینه ای را آفریده است. چنین عدم امنیتی در "ذهنیت محاصره شدگی"^۱ فرمانروایان ایران نیز پدیدار شده است. بسیاری از این فرمانروایان بر آن بوده اند که ایران مشکل امنیتی بس شدید و حادی دارد و از این رو، بر سیر و سویه استراتژی ها و سیاست های کلان فرمانروایان ایرانی تاثیر گذاشته است. هم از این رو، توسعه را در "قوی شدن"^۲ می بینند، آن هم در حوزه نظامی و سیاسی. چنین ویژگی ژرف و ریشه داری نه تنها در حوزه سیاسی - نظامی، بلکه در حوزه های اقتصادی - توسعه ای و هنجاری - فرهنگی فرمانروایان ایرانی نیز مشهود بوده تا بدان جا که عدم امنیت تاریخی بخشی جدایی ناپذیر از فرهنگ ملی ایران بوده است. عدم اعتماد به بیگانگان و از سوی دیگر، تاکید بر توهم توطئه و دیدن دست بیگانه در همه امور خود برخاسته از چنین عدم امنیت تاریخی است.

کشور ایران به دلیل واقع شدن در منطقه خاورمیانه با مخاطرات، چالش ها و تحولاتی عمده در محیط امنیتی خود روبه روست. خاورمیانه یکی از مناطق استثنایی به شمار می رود که هنوز هیچ گونه نشانه جدی ای از استقرار این گونه نظام امنیتی در محیط پیرامونی ایران به چشم نمی خورد. بنابراین منطق قوی شدن و توجه به حوزه امنیت خارجی برای ایران امری ضروری است.

¹ sieged mentality

² Getting stronger

ماهیت رقابتی و پرتحول جنگ سرد نوین به گونه ای است که همه بازیگران اصلی منطقه سعی دارند نظم جدید را براساس منافع و امنیت ملی خود تقویت کنند. ایران نیز در نقش یکی از دولت های مهم منطقه ای و دارای نگرانی های مشروع امنیتی، از این امر مستثنی نیست. تلاش های ایران برای حمایت از گروه ها و احزاب سیاسی دوست در سطح منطقه و حمایت از نسل جدیدی از نخبگان در ساخت قدرت این کشورها که دیدگاه های دوستانه درباره ایران دارند و به راحتی وارد ائتلاف های ضدامنیت و منافع ملی کشور نشوند در راستای توجه به اصل خودیاری از منظر واقع گرایی می باشد.

ایران باید تلاش کند با بهره گیری از ابزارهای داخلی و خارجی حداکثر منافع خود را با افزایش توانمندی های نسبی از طریق ایجاد موازنه قدرت تامین کند. بر این مبنا و به منظور سازگاری با تحولات جدید در محیط ژئوپلیتیک، ایران باید به این نتیجه برسد که کارآمدترین استراتژی سیاست خارجی این است که چند اصل کلان را در استراتژی ژئوپلیتیک خود تعریف کرده و سپس با توجه به ویژگی های محلی و منطقه ای، سیاست خارجی خود را با محیط در حال انتقال سیاسی در منطقه سازگار کند. پویایی های تحولات جاری منطقه ای، ضرورت معرفی یک راهکار را اجتنابناپذیر می کند که می توان از آن به عنوان راهکار "درونی سازی قدرت" یاد کرد.

راهکار درونی سازی قدرت از سوی مقام معظم رهبری بارها مورد تاکید قرار گرفته است. از نگاه ایشان راه پیشرفت، دستیابی به عزت و ایستادگی موثر مقابل دشمنی ها و توطئه ها، ارتقای اقتدار و قدرت ملی است. قدرت ملی نیز شامل مولفه ها و عناصر مادی و معنوی به صورت توأمان است. این گزاره از سوی رهبر انقلاب اسلامی در خطبه های نماز جمعه ۲۷ دی ماه ۱۳۹۸ بدین گونه مطرح شده است:

«باید ملت ایران و مسئولین کشور تلاششان برای قوی شدن کشور و قوی شدن ملت باشد ... این اگر [محقق] شد ... ملت ایران در آینده ی نه چندان دوری آنچنان خواهد شد که دشمنان حتی جرئت تهدید هم پیدا نکنند.» ایشان همچنین می فرمایند:

«اساساً حیات یک ملت و بالندگی یک ملت، وابسته به این است که مؤلفه های قدرت و عناصر قدرت را در خود تقویت کند و آنها را در جای لازم و بهنگام، مورد بهره برداری و استفاده قرار بدهد. ۱۳۹۷/۰۴/۰۹»
«دشمن، با اقتدار جمهوری اسلامی مخالف است. ما باید علی رغم دشمن، سعی کنیم عناصر قدرت را در داخل جمهوری اسلامی افزایش بدهیم. ۱۳۹۷/۰۷/۲۶»

مبنای این راهکار جدید، توسعه عیار قدرت ملی ایران از طریق تنوع سازی مولفه های قدرت و اتصال با محیط پیرامونی از یک سو و بهره برداری از امتیاز ژئوپلیتیک برای افزایش ارزش و نقش استراتژیک کشور در جهت دفع تهدیدات فوری امنیتی در محیط اطراف خود از سوی دیگر است.

ایران که با حضور نیروهای نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس مواجه است و از سوی دیگر در تحریم تسلیحات و تجهیزات نظامی به سر می برد و در واردات و توسعه فناوری نظامی و جنگ افزارهای نوین با مشکل روبرو می باشد باید تلاش کند با توسعه توانایی های جنگی نامتقارن و قدرتمند، کمبود جنگ افزارها و فناوری های نظامی خود را جبران و خنثی کند. (برزگر، ۱۳۹۷: ۱۹۲)

ایران با توسعه و تولید تسلیحات و جنگ افزار باید به سوی اولویت های نامتقارن تشکیلات نظامی حرکت کند. ایران برای پیشینه سازی قدرت منطقه ای خود می تواند با تولید مجموعه وسیعی از سلاح ها در داخل اقدام نماید. درونی سازی قدرت به عنوان یک استراتژی مناسب برای حفظ کشور از حمله دشمنان می باشد. توسعه جنگ افزارها و سیستم های کم هزینه و زرهی سبک و بدون فناوری های پیچیده نظیر قایق های زرهی سریع السیر و هواپیماهای دریایی در راستای مقابله با قدرت سخت آمریکا در آب های مجاور ایران به صورت تاکتیک های هجومی بهترین گزینه برای هدف قرار دادن منافع اقتصادی آمریکا و کشورهای رقیب در منطقه هستند.

ایران در راستای درونی سازی قدرت می تواند ضمن بازدارندگی و توازن قوا در خاورمیانه به روش های زیر قدرت خود را توسعه دهد:

الف- توسعه و تولید انبوه جنگ افزارهای داخلی به منظور خنثی کردن تحریم های تسلیحاتی آمریکا.

ب- آموزش نیروها و عوامل شبه نظامی همچون حزب الله در لبنان، حماس در غزه.

ج- نزدیک شدن به منافع اقتصادی و پایگاه های نظامی کشورهای مخالف از طریق توسعه نفوذ و شبکه دسترسی فعال.

ایران می تواند با تقویت برداشت کارگزاران و مسئولین ایرانی نسبت به توانایی و قدرت جمهوری اسلامی ایران مانند قدرت تهدید کنندگی از طریق بومی سازی توان نظامی و نیز گسترش گروه های وابسته در منطقه به افزایش قدرت منطقه ای خود اقدام کند.

۷. تجزیه و تحلیل یافته ها

ایران در غرب آسیا، کشوری با ویژگی های خاص است که از نظر زبان، مذهب، ملیت و هویت شبیه هیچ یک از کشورهای منطقه نیست و به بیان دیگر دارای چالش کهن تنهایی راهبردی و ژئوپلیتیکی در دوره های گوناگون است. در نتیجه امکان اتحاد و ائتلاف سازی با کشورهای منطقه، برای ایران کمرنگ و در مقابل تصور اتحاد همسایگان علیه ایران محتمل است. تا زمان وقوع انقلاب اسلامی، حکومت های ایران برای حل مشکل تنها بودن در منطقه، به اتحاد با قدرت های جهانی مبادرت می کردند، اما پس از انقلاب اسلامی و به ویژه پس از

واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، منطقه شاهد جنگ سرد نوین و ایجاد ائتلاف منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای علیه ایران است. آنچه این کشورها را به ترس از ایران واداشته است، ماهیت فرهنگی و ارزشی انقلاب اسلامی است که با گسترش نفوذ ایران در منطقه رقبای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای ایران را نگران کرده است.

کشور ما برای مقابله با تهدیدات محیط پیرامونی خود بر اساس منطق رئالیسم، ناگزیر به ارتقای قدرت خویش است؛ از این رو راهبردهایی که به نظر می‌رسد با توجه به فرصت‌ها و مزیت‌های ژئوپلیتیکی می‌تواند راهگشای ایران باشد و زمینه توازن قدرت را در منطقه فراهم کرده و درنهایت به حفظ بقای این کشور کمک کند، در سه حوزه مد نظر قرار داد:

الف) افزایش نفوذ منطقه‌ای: ریشه‌های افزایش نفوذ ایران علاوه بر ویژگی‌های طبیعی ساخت قدرت، سیاست، ژئوپلیتیک و جغرافیای فرهنگی ایران به تغییرات ژئوپلیتیکی نیز بازمی‌گردد. سیاست‌های آمریکا پس از سال ۲۰۰۱ در سرنگونی دشمنان ایران در شرق و غرب آن (طالبان و صدام حسین) و وقوع خیزش‌های عربی در سال ۲۰۱۱ فضای سیاسی مناسبی برای حضور ایران در منطقه را فراهم کرد؛ به نحوی که توازن سنتی قوا را در منطقه، به سود ایران و زیان هم پیمانان سنتی آمریکا در جهان عرب و رژیم صهیونیستی به هم زده است.

در هندسه در حال تغییر منطقه غرب آسیا که از یک سو ظرفیت کنش‌گری بازیگران فروملی به موازات تحولات سیاسی جدید گسترش یافته و از سوی دیگر معادلات قدرت بین دولتی در حال دگرگونی است، می‌توان رشد و نفوذ ایران را بستر و ظرفیتی برای شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های راهبردی علیه آن کشور دانست. در قالب جنگ سرد نوین بازیگران فرمانطقه‌ای و رقبای منطقه‌ای با ایجاد بحران در کشورهای هم سو با ایران تلاش می‌کنند دامنه نفوذ خود را برای مدیریت تحولات و ایجاد تهدیداتی علیه امنیت ملی ایران فراهم کنند که همین امر سبب شده است ضرورت گسترش نفوذ ایران برای مدیریت بحران احساس شود.

ب) ارتقای موقعیت منطقه‌ای: افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران می‌تواند در ایجاد موقعیت بهتر منطقه‌ای آن تأثیر گذار باشد. خیزش‌ها در غرب آسیا و شمال آفریقا و در پی آن سقوط رهبران و تغییر ساختارهای سیاسی در برخی کشورها، همچنین کاهش میزان مشروعیت و پایگاه مردمی دولت‌های محافظه‌کار منطقه به تقویت موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در برابر رقبای منطقه‌ای خود منجر شده است.

مهم‌ترین منبع و عامل تعیین کننده سیاست خارجی ایران جایگاه و موقعیت نسبی قدرت آن در ساختار قدرت جهانی و منطقه‌ای است. موقعیت قدرت نسبی ایران نیز معلول برآیند میزان سهم آن از مجموع قدرت جهانی و منطقه‌ای، یعنی مقدرات و توانایی‌های ملی آن و چگونگی توزیع قدرت در دو سطح نظام بین‌المللی و منطقه‌ای است. ماهیت رقابتی و پرتحول کنونی به گونه‌ای است که همه بازیگران اصلی منطقه سعی دارند

نظم جدید را بر اساس منافع و امنیت ملی خود تقویت کنند. ایران نیز در نقش یکی از دولت‌های مهم منطقه‌ای و دارای نگرانی‌های مشروع امنیتی، از این امر مستثنا نیست. تلاش‌های ایران برای حمایت از گروه‌ها و احزاب سیاسی دوست در سطح منطقه و حمایت از نسل جدیدی از نخبگان در ساخت قدرت این کشورها- که دیدگاه‌های غیر دوستانه درباره ایران ندارند و به راحتی وارد ائتلاف‌های ضد امنیتی و منافع ملی این کشور نمی‌شوند- در راستای توجه به اصل خود یاری از منظر واقع گرایی است.

ج) توجه به راهبرد خودیاری: در محیط آنارشیک ناشی از دوره گذار، ضرورت دفاع از خود برای ایران حیاتی است. رقابت در منطقه در حال افزایش است و ایران از لحاظ تأمین نیازهای تسلیحاتی خود، در مقایسه با سایر رقبای منطقه‌ای در مضیقه و تحریم است؛ از این رو راهبرد خود اتکایی امری گریز ناپذیر است و ایران تلاش می‌کند با بهره‌گیری از ابزارهای داخلی و خارجی حداکثر منافع خود را با افزایش توانمندی‌های نسبی به کمک ایجاد موازنه قدرت تأمین کند.

در چارچوب جنگ سرد نوین، راهبرد رفتاری غالب امنیتی ایران در منطقه غرب آسیا موازنه سازی است؛ به گونه‌ای که ایران بر پایه قدرت نسبی خود، قرابت و مجاورت جغرافیایی، نیات و موازنه دفاع-تهاجم، تهدیدات سایر کشورها به خود را برآورد و ارزیابی می‌کند و در برابر آن به موازنه سازی درون‌گرا و برون‌گرا می‌پردازد. بر پایه موازنه درون‌گرا، ایران با تکیه بر مقدرات ملی خود و به صورت یک جانبه در صدد افزایش قدرت و مقابله با تهدید است (مانند بومی سازی توان موشکی). این موضوع به استناد اساس قانون اساسی و اسناد راهبری کشور و بر اساس دو اصل استقلال و خود اکتفایی است. در اینجا منظور از استقلال به معنای عام و همه جانبه است که بر خود اتکایی و قدرت درون‌زا مبتنی باشد.

نتیجه‌گیری

ایران به عنوان کشوری تأثیر گذار خواهان سهمی از توازن قدرت در منطقه غرب آسیاست. همچنین با توجه به ماهیت و هویت ایدئولوژیک آن از و توان و ظرفیت فراوان جمعیتی، سرزمینی، اقتصادی، ویژگی‌های خاص ژئوپلیتیک و موقعیت راهبردی آن در منطقه غرب آسیا می‌تواند به قدرتی مسلط در منطقه تبدیل شود و دیدگاه‌ها و اهداف سیاست خارجی خود را پیش ببرد. همچنین می‌تواند از نفوذ دشمنان خود در منطقه جلوگیری کند و در نهایت به عنوان مدل و الگوی اصلی کشورهای منطقه مطرح شود.

راهبردهای منطقه‌ای ایران، مانند هر پدیده و فرایند سیاسی دیگر، در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه معلول بستر، بافت و شرایط اجتماعی، فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی خاص این کشور است. ایران از نظر موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که عملکردهای آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛

به گونه‌ای که در سیر تحولات راهبردی، بخش مؤثری از راهبردی جهانی است که این امر سبب شده تحولات بین‌المللی نیز متقابلاً بر رفتار و سمت‌گیری‌های راهبردی در سیاست خارجی این کشور بسیار مؤثر باشد. منطقه غرب آسیا از جمله مناطقی است که پس از جنگ جهانی اول و دوم و به ویژه پس از جنگ سرد، از لحاظ مزیت‌های ویژه خود مرکز توجه و محور سیاست‌های رقابتی و همکاری قدرت‌های بزرگ و عرصه منازعه و چالش بازیگران دولتی و غیردولتی منطقه‌ای قرار گرفت؛ از این رو بیشترین تأثیرات و چالش‌ها را در این منطقه مشاهده می‌کند. در نظام آنارشیک کنونی، بازیگرانی جدی گرفته می‌شوند که دارای توان ژئوپلیتیکی قابل توجه بوده و از اقتصاد، قدرت نظامی، جمعیت و ایدئولوژی پایدار برخوردارند. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از بازیگران مهم منطقه در وضعیت کنونی با فرصت‌ها و تهدیدات گوناگون مواجه شده است. طبیعتاً بیشینه سازی قدرت در منطقه یکی از اهداف کلان بازیگران از جمله ایران است. به نظر می‌رسد برای جمهوری اسلامی ایران که دارای نقاط قوت و فرصت‌های مختلفی است، زمینه بیشینه سازی قدرت نسبت به سایر بازیگران فراهم‌تر است.

در نگاه ایرانی افزایش حضور بیشتر در منطقه در چارچوب سیاست‌های تدافعی و بهره‌گیری از فرصت‌ها، برای پیشگیری از چالش‌ها و تهدیدهای جدید امنیتی در حال ظهور در منطقه است؛ به عبارت دیگر آنچه از منظر رقابای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایران افزایش قدرت منطقه‌ای ایران با ماهیتی تهاجمی در نظر گرفته می‌شود، در ایران با هدف حفظ منافع و امنیت ملی از راه حضور مؤثر در منطقه تعبیر می‌شود. ایران برای ارتقای جایگاه فعلی خود باید از فرصت‌های ژئوپلیتیکی حداکثر استفاده را ببرد و در قالب شکل دادن به همکاری‌ها و ائتلاف‌ها تلاش کند تا با ایفای نقشی مشارکتی برای تأمین اهداف و تدابیر کلان خود در تصمیم‌سازی‌های منطقه‌ای حضوری مؤثر داشته باشد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ابراهیمی فر، طاهره (۱۳۸۱). الگوهای اعتمادسازی در منطقه ی خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل وزارت امور خارجه، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- آذرشب، محمدتقی و مومنی، سید محمدجواد (۱۳۹۶). «الزامات امنیت منطقه‌ای و استراتژی امنیتی ایران در خاورمیانه»، راهبرد سیاسی، سال اول، پاییز، شماره ۲.
- اسدیان، امیر (۱۳۸۱) سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران: پژوهشکده ی مطالعات راهبردی.
- امامی، محمدعلی (۱۳۸۱) عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، وزارت امور خارجه، تهران، مرکز چاپ و انتشارات امور خارجه.
- امیرعبداللهیان، حسین (۱۳۷۸). استراتژی مهار دوگانه تهران: نشر بعث
- برزگر، کیهان (۱۳۸۸). «سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تهاجمی و تدافعی»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، شماره اول، صص ۱۵۳-۱۱۳.
- بوزان، باری (۱۳۷۸). مردم دولت ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیلیتس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۸). جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- بیلیس، جان (۱۳۷۹). امنیت بین الملل در عصر پس از جنگ سرد، ترجمه حسین مجدی نجم، تهران: سپاه پاسداران، دوره ی عالی جنگ.
- پوستین چی، زهره و متقی، ابراهیم (۱۳۹۹). کتاب امنیت منطقه ای در شرایط آشوب، دولت قوی یا منطقه قوی، تهران: مرکز انتشارات راهبردی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۰) مقدمه‌ای بر استراتژی های امنیت ملی ج.ا.ا. تهران: مرکز مطالعات استراتژیک، جلد اول، چاپ اول.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی ایران، تهران: سمت.
- حسن خانی، سعید (۱۳۹۹). ارتقای قدرت سازی منطقه ای جمهوری اسلامی ایران در غرب آسیا، تمدن نوین اسلامی در گام دوم انقلاب، تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی آجا.
- حسن خانی، سعید؛ اخباری، محمد؛ حیدری، غلامحسن (۱۳۹۹). «راهکارهای بیشینه سازی قدرت منطقه ای جمهوری اسلامی ایران در دوره گذار ژئوپلیتیکی در غرب آسیا»، مجله پژوهش های سیاسی و بین المللی، (۴۵) ۱۱، صص ۸۵-۵۹.

دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۸). نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه‌ی وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.

ربیعی، علی (۱۳۸۳). مطالعات امنیت ملی؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

سازمند، بهاره و قنبری، لقمان (۱۳۹۱). «آمریکا و رویکرد تلفیقی به امنیت بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر» (مطالعه موردی: رویکرد نوین امنیتی ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران)، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکا شناسی - اسرائیل شناسی، سال سیزدهم، شماره سوم، صص ۲۸-۱.

شادمانی، مهدیه؛ یزدانی، عنایت‌الله و بصیری، محمد علی (۱۳۹۷). «راهبرد اتحاد پیرامونی رژیم صهیونیستی و موازنه تهدید با ایران» (بررسی تاثیر انقلاب اسلامی بر تغییر راهبرد اتحاد پیرامونی)، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، شماره ۸، صص ۱۲۷-۱۵۰.

صالحی، مختار و زارع، رحمان (۱۳۹۶). «خلأ قدرت و تأثیر آن بر امنیت منطقه خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۰ (۴۰)، صص ۹۳-۱۱۴.

عباسی، مجید (۱۳۹۰). بازتاب‌های بیداری اسلامی و لزوم اصلاح در نظام سیاسی عربستان، کتاب خاورمیانه ۸، ویژه اسلام‌گرایی در خاورمیانه، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳). نظریه‌های امنیت، مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر.

عزتی، عزت‌الله (۱۳۷۹). ژئوپلیتیک، تهران: انتشارات سمت.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.

مکین لای، اردی و لیتل، آر (۱۳۸۱). امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

هالیس، رزماری (۱۳۷۲). امنیت خلیج فارس، ترجمه‌ی حاکم قاسمی، تهران، دانشگاه امام حسین علیه السلام.

ب) منابع انگلیسی

Mesbahi, Mohiaddin (2011) Free and Confined: Iran and the International System. (Spring). Iranian Review of Foreign Affairs, 5 (2): 9-34
<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1399/05/24/2327402>.
<https://www.iribnews.ir/fa/news/2620694>